

وزارت آموزش و پرورش

توانا بود هر که دانا بود

فارسی

برای کلاس دوّم دبستان

این کتاب دارای راهنمای تدریس است

سازمان کتابهای درسی ایران







در سال ۱۳۲۶ به فرمان شاهنشاه آریامهر، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تشکیل یافت و اساسنامهٔ آن به اجرا گذارده شد. طبق بند «ب» از سومین مادهٔ این اساسنامه کمک به فرهنگ و مساعدت به دانش‌آموزان و دانشجویان مستعد کشور از جملهٔ مقاصد سازمان بشمار آمد.

برای اینکه بتوان به فرهنگ کشور کمکی مهم و مؤثر معمول داشت، به پیروی از علاقه و توجه شاهنشاه به تعمیم تعلیمات ابتدایی و باسوادشدن مردم و به ابتکار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیه، سازمان شاهنشاهی تصمیم گرفت که کتابهای دورهٔ چهار سالهٔ ابتدایی را بطریقی مرغوب و مطلوب چاپ کند تا میان دانش‌آموزان سراسر کشور برایگان توزیع گردد.

اینک پس از مذاکره با وزارت آموزش و پرورش برای سال تحصیلی جاری همهٔ کتب چهار سالهٔ ابتدایی و روش تدریسهای مربوط از طرف سازمان طبع و برای توزیع در دبستانهای سراسر کشور به اختیار وزارت آموزش و پرورش گذارده شده است. بدین طریق به امر مبارك شاهنشاه آریامهر در راه خدمت به فرهنگ کشور قدمی بسیار بزرگ برداشته شده که تاکنون نظیری نداشته است و مسلماً تأثیر شگفت آن از نظر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود. سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طی چند سالی که از ایجاد آن می‌گذرد تأسیساتی در کشور بوجود آورده و اقداماتی معمول داشته است که مهمترین آنها فهرست‌وار ذکر می‌شود:

۱ ــ آموزشگاه عالی پرستاری اشرف پهلوی ــ تهران.

۲ ــ آموزشگاه حرفه‌ای رضا پهلوی ــ تهران.

۳ ــ بخش درمان کچلی ــ تهران

۴ ــ بخش پرتوشناسی (عکس‌برداری) ــ تهران.

۵ ــ بخش جراحی سوانح و حوادث بیمارستان سینا ــ تهران.

۶ ــ پنج شعبهٔ کمک به مادران و کودکان در تهران و هفتاد و هشت شعبه در شهرستانها.

۷ ــ درمانگاه و ناهارخوری بنگاه اشرف در سرآسیاب دولاب ــ تهران

۸ ــ ساختمان دو خوابگاه برای دانشجویان در کوی دانشگاه و کمک به ساختمان خوابگاه دختران ــ تهران.

۹ ــ سه بیمارستان بزرگ: بیمارستان فرح پهلوی (رامسر) ــ بیمارستان نکوئی (قم) ــ بیمارستان رضا پهلوی (تجریش).

۱۰ ــ صد و سی درمانگاه در نقاط مختلف کشور که در آنها دارو و درمان برای همه رایگان است.

۱۱ ــ درمانگاه درمان تراخم در دزفول.

۱۲ ــ پرداخت کمک هزینهٔ تحصیل به عده‌ای از دانش‌آموزان و دانشجویان ــ سراسر کشور.

۱۳ ــ کمکهای نقدی و جنسی و دارویی به مؤسسات خیریهٔ دیگر ــ سراسر کشور.

۱۴ ــ کمکهای نقدی به مؤسسات فرهنگی و تربیتی.

۱۵ ــ ایجاد کارخانهٔ داروسازی بنگاه خیریهٔ دارویخش برای تهیهٔ داروی مرغوب و ارزان در داخل کشور.

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی



بنام خدا

درسهایی که در این کتاب می‌خوانید

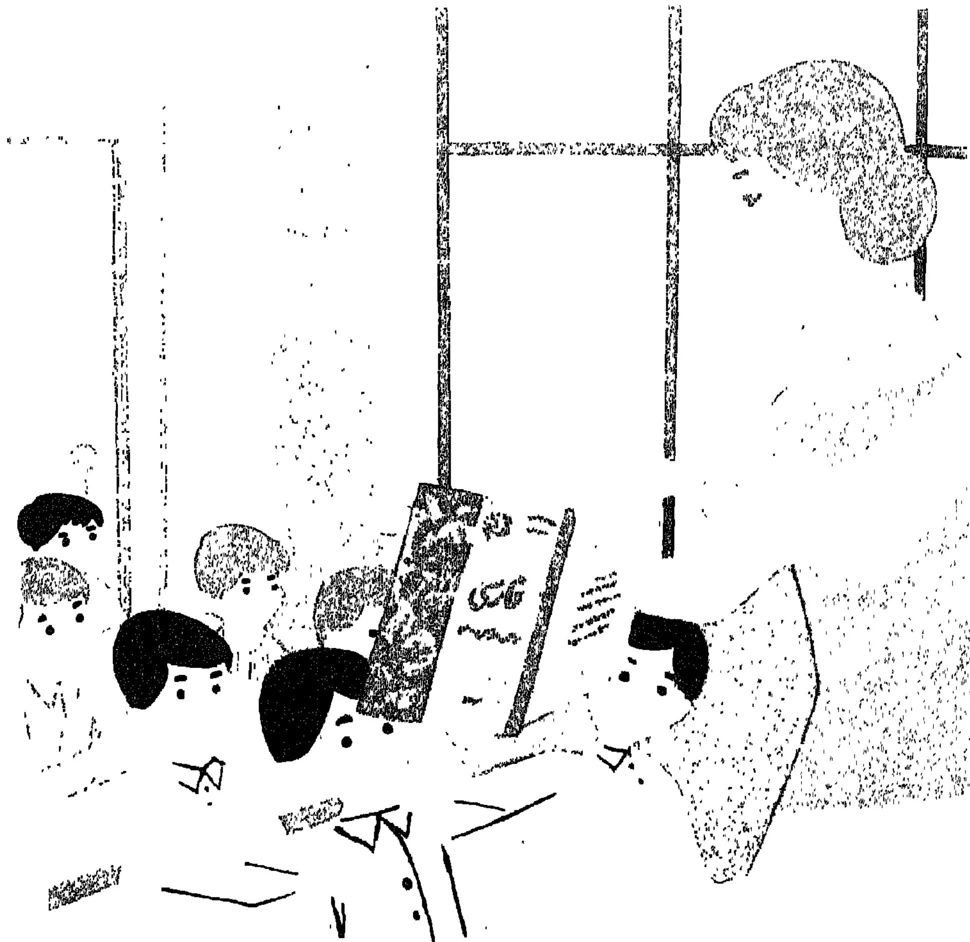
تألیف : لیلی ایمن (آهی)   باهمکاری : حسن انوری

نقاشی : پرویز کلانتری   خطاطی : محمد احصائی

چاپ شرکت سهامی افست ـ تهران

به کلاس دوّم خوش آمدید!

اوّلین روزِ درس بود. شاگردان کلاس دوّم خوشحال بودند. بعد از چند ماه دوری، همدیگر را دوباره می‌دیدند. خوشحال بودند که به کلاس بالاتر آمده‌اند. حالا دیگر همه می‌توانستند داستانهای شیرین بخوانند و لذّت بِبرَند*.



آموزگار جدیدی* در کلاس ایستاده بود. وقتی که همهٔ شاگردان وارد شدند و نشستند آموزگار گفت: بچّه‌های عزیز، به کلاس دوّم خوش آمدید! خدا را شکر می‌کنیم که همهٔ شما قبول شدید و به کلاس بالاتر آمدید. امیدوارم امسال را هم بخوبی بگذرانید و به کلاس سوّم بروید. امسال ما چهار کتاب درسی داریم: فارسی، تَعلیماتِ دینی، عُلوم و حساب . علاوه بر این کتابها، کتابهای دیگری نیز می‌توانید بخوانید. در آخر کتاب فارسی، اسم کتابهایی که شما می‌توانید بخوانید نوشته شده است. این کتابها را می‌توانید از کتابخانهٔ* دبستان بگیرید یا از کتابفروشیها بخرید.

بعد آموزگار کتابهای فارسی دانش‌آموزان را به آنها داد. وقتی که بچّه‌ها کتابهای خود را وَرَق می‌زدند و نگاه می‌کردند آموزگار گفت: یادتان باشد که از کتابتان خوب مُواظِبَت کنید* تا پاره و کثیف نشود.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

جدید = تازه

کتابخانه = محلِّ نگهداری کتاب و مُطالِعه (کتاب خواندن)

لذّت ببرند = خوششان بیاید

مواظبت کنید = نگهداری کنید

پرسش

۱ ــ در این درس از شاگردان چه کلاسی صُحبت شده است؟

۲ ــ چه موقع آموزگار شروع به صحبت کرد؟

۳ ــ در کلاس دوّم چه کتابهایی دارید؟

۴ ــ در پایان کتاب فارسی دوّم نام چه کتابهایی نوشته شده است؟

تکلیف شب اوّل

ــ از روی هر یک از این جُمله ها یک بار بنویسید و در مُقابِلِ هر یک بنویسید که از چند کلمه درست شده است:

مِثال: من کتاب دارم (۳)

۱ ـ اوّلین روز درس بود.

۲ ـ ما حالا دیگر می‌توانیم داستانهای شیرین بخوانیم.

۳ ـ به کلاس دوّم خوش آمدید.

۴ ـ امسال ما چهار کتاب داریم.

۵ ـ باید از کتابمان خوب مواظبت کنیم.

ـ از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

خوشحال ـ لذّت ـ خواندن ـ نشستن ـ ورق ـ کتابخانه ـ کتابفروشی ـ مواظبت ـ کثیف .

تکلیف شب دوّم

ـ از روی هر یک از این کلمه‌ها یک بار بنویسید و در مقابل آن بنویسید که از چند بخش تَشکیل شده است:

مثال : کلاس (۲)

خوشحال ـ دوری ـ حالا ـ می‌توانستند ـ بِبرَند ـ نشستند ـ ساکت ـ آموزگار ـ کوشش ـ کتابفروشی ـ کتابخانه ـ کثیف .

ـ جواب پرسشهای درس را بنویسید.

اوّلین روز دبستان

آفتابِ زردِ پاییزی همه جا را روشن کرده بود. در خیابان آمد و رفت ماشینها و مردم، چشم ایرج را خیره می‌کرد. بچّه‌ها با لباسهای پاکیزه به مدرسه می‌رفتند و با هم صحبت می‌کردند. ایرج هم همراه مادرش به دبستان می‌رفت. ولی مانند همیشه حرف نمی‌زد و سؤال نمی‌کرد. ایرج در فکر بود. چند روز پیش با پدر و مادرش وارد این شهر شده بود. هم شهر، هم مردمش و هم دبستان برای او تازه بودند.

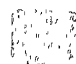
ایرج در دبستان جدید دوست و آشنایی نداشت. هیچیک از آموزگاران را هم نمی‌شناخت.

درِ دبستان باز بود. بچّه‌ها دسته دسته وارد می‌شدند. طولی نکشید که زنگ مدرسه بصدا درآمد و همه سرِ صَف رفتند. ایرج در کناری ایستاده بود، خانم آموزگاری با لبخند جلو آمد. آرام دست ایرج را گرفت و گفت: بیا جانم، بیا برویم تا صف



کلاس دوّم را به تو نشان بدهم و تو را با هَمکلاسهایت آشنا کنم.

ایرج از مادرش خداحافِظی کرد و به طرف صف براه افتاد.

 **پرسش**

۱ ــ این داستان در چه فصلی می گذرد؟

۲ ــ چشم ایرج را چه چیز خیره می کرد؟

۳ ــ چرا آن روز ایرج حرف نمی‌زد؟

۴ ــ آموزگار، ایرج را با خود به کجا برد؟

تکلیف شب اوّل

ــ از روی هر یک از کلمه‌های این درس که حرف «ش» در آنها بکار رفته است سه بار بنویسید.

ــ معلوم کنید که هر یک از کلمه‌هایی که نوشتید چند صدا دارد.

مثال: روشن (۵)

تکلیف شب دوّم

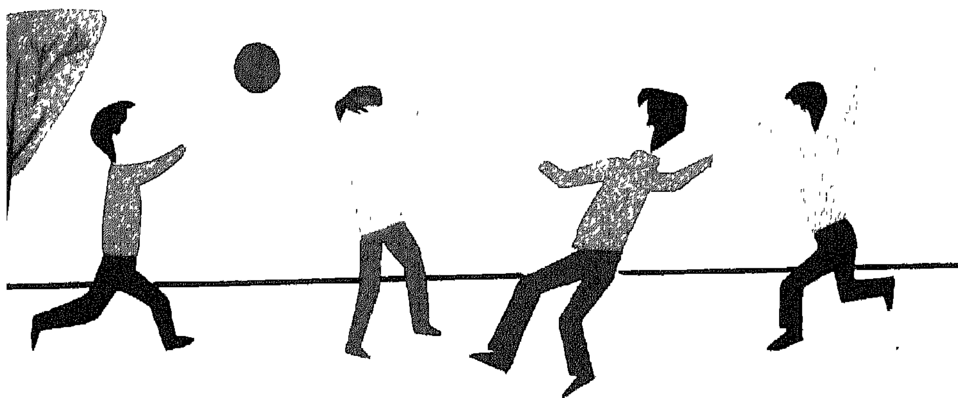
ــ از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

پاییزی ــ صحبت ــ حرف ــ سؤال ــ صدا ــ صف ــ خداحافظی ــ طرف.

دوستان جدید

زنگ تَفریح زده شد. بچّه‌ها به حَیاطِ مدرسه آمدند. عدّه‌ای دوستان قدیم خود را پیدا کرده بودند. آنها با هم صحبت می کردند و می‌خندیدند. ایرج تنها کنار حیاط ایستاده بود و نگاه می کرد. خِجالت می کشید پیش برود و با کسی حرف بزند.

عدّه‌ای از بچّه‌ها مشغول بازی بودند. معلوم بود خیلی از آن لذّت می‌برند. ایرج در میان آنها فِرِیدون را شناخت. فریدون در کلاس ، درس را خوب خوانده بود. فریدون دوستان بسیاری داشت.



ایرج خیلی دلش می‌خواست با او دوست شود. در همین فکر بود که فریدون جلو آمد و گفت: ایرج، چرا تنها ایستاده‌ای؟ بیا برویم بازی کنیم.

ایرج گفت: من بازی شما را بَلَد نیستم.

فریدون جواب داد: ما هم اوّل بلد نبودیم ولی کم‌کم یاد گرفتیم. بعد فریدون بچّه‌های دیگر را صدا کرد و گفت: بچّه‌ها بیایید ما یک دوست تازه پیدا کرده‌ایم، باید بازی خودمان را به او یاد بدهیم.



پرسش

۱ ــ وقتی که زنگ تفریح خورد ایرج چه کرد؟

۲ ــ چرا ایرج خجالت می کشید؟

۳ــ چرا ایرج دلش می‌خواست با فریدون دوست شود؟

۴ ــ فریدون به بچّه‌های دیگر چه گفت؟

تکلیف شب اوّل

ــ از روی هر یک از کلمه‌های زیر یک بار بنویسید و در مقابل هر یک بنویسید که چند حرف دارد:

مثال: زنگ (۳)

دوستان ــ خود ــ پیدا ــ خجالت ــ بازی ــ در ــ شناخت.

ــ از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

تفریح ــ حیاط ــ عدّه ــ قدیم ــ معلوم ــ مشغول.

تکلیف شب دوّم

ــ از روی درس یک بار با دقّت بنویسید و زیر کلمه‌هایی که با «ع» و «ص» و «س» نوشته شده است خط بکشید.



نُخُستین* جَشنِ دبستان

زنگ صبح زده شد. دانش‌آموزان بسُرعت در مقابل پرچم ایران صف بستند. نسیم خنک پاییزی پرچم را بحرکت درآورده بود. همه ساکت بودند. به اشارهٔ مدیر دبستان دُعای صبح شروع شد. پس از دعا همه با هم سرود خواندند. بچّه‌ها از خواندن دعا و سرود لذّت می‌بردند.

بعد مدیر دبستان پیش آمد و گفت: بچّه‌های عزیز، لابُد می‌دانید که ما ایرانیان از زَمانهایِ* قدیم جشنهای بسیار داشته‌ایم. جشن مِهرِگان یکی از قدیمترینِ آن جشنهاست. در قدیم این جشن، چندین روز طول می‌کشید. ولی اَکنون ما آن را فقط در یک روز برگُزار می‌کنیم*.

ما در روز شانزدهم مهر جشن مهرگان را در دبستان خودمان برگزار خواهیم‌کرد. هر کلاس بَرنامه‌ای مَخصوص به خود خواهد داشت. من از شما خواهش می‌کنم با آموزگار خود هَمکاری کنید. باید بکوشیم* تا این جشن بخوبی برگزار شود.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

برگزار می‌کنیم = بر پا می‌کنیم

بکوشیم = سعی کنیم

زمان = وقت

نخستین = اوّلین

 **پرسش**

۱ ـ بچّه‌ها در مقابل چه چیز صف بستند؟

۲ ـ جشن مهرگان اکنون در چه روزی برگزار می‌شود؟

۳ ـ از جشنهای ایرانی ، چه جشنهای دیگری را می‌شناسید؟

تکلیف شب اوّل

ـ از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

پرچم ـ نسیم ـ حرکت ـ دعا ـ سرود ـ مهرگان ـ فقط ـ برگزار ـ مخصوص ـ انتظار ـ همکاری.

تکلیف شب دوّم

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ پرچم ایران چند رنگ است و رنگهای آن کدام است؟

۲ ـ دانش‌آموزان هر روز صبح، سرِ صف از چه چیز لذّت می‌بردند؟

۳ ـ مدیر دبستان در بارهٔ چه جشنی برای دانش‌آموزان صحبت کرد؟

۴ ـ جز مهرگان دو جشن دیگر ایرانیان کدام است؟

جشن مهرگان در کلاس دوّم

آن روز دانش‌آموزان کلاس دوّم از همیشه خوشحالتر بودند. چند روز بود که زحمت می‌کشیدند تا برنامهٔ جشن مهرگان را خوب برگزار کنند. هر چه آموزگار برای آنها تَعریف کرده بود یا خوانده بود به صورت زیبایی نوشته بودند و در طرفی به دیوار آویزان کرده بودند. در طرف دیگر، بر روی ورقه‌های بزرگی، منظره‌هایی از پاییز به چشم می‌خورد. عکسهایی نیز در یک طرف دیوار دیده می‌شد. یک گلدان پر از گل هم روی میز آموزگار بود.

عاقِبَت مدیر دبستان با چند نفر دیگر به کلاس دوّم آمدند. همهٔ شاگردان برخاستند*. مدیر از آنها خواهش کرد که بنشینند و پرسید: برای جشن چه چیزهایی تهیّه کرده‌اید*؟

مَنوچِهر بلند شد و برای مدیر و هَمراهانش تعریف کرد: این مَطالِب* و نقّاشیها را که می‌بینید همهٔ شاگردان کلاس با راهنمایی خانم آموزگار تهیّه کرده‌اند. عکسها را ایرج و فریدون و حَمید

آورده‌اند. پرویز و حسن و علی نقّاشیها را کشیده‌اند. سُهراب و جَمشید هم که در کلاس از همه خوش‌خط‌ترند مطالب را نوشته‌اند.

مدیر دبستان گفت: پس حالا می‌دانید که جشن مهرگان در قدیم فقط جشن کشاورزان بود. امّا امروز این جشن یک جشن بزرگ فَرهَنگی هم هست.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

برخاستند = بلند شدند

تهیّه کرده‌اید = حاضر کرده‌اید، آماده کرده‌اید

مطالب = مطلبها ، سُخَنها

پرسش

۱ ــ چرا آن روز شاگردان کلاس دوّم از همیشه خوشحالتر بودند؟

۲ ــ وقتی که مدیر و همراهانش وارد کلاس شدند شاگردان چه کردند؟ چرا؟

۳ ـ کارهای جشن را شاگردان چگونه در کلاس قِسمَت کرده بودند؟

۴ ـ جشن مهرگان قدیم با امروز چه فَرقی دارد؟

تکلیف شب اوّل

ـ از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

عکس ـ زحمت ـ تعریف ـ ورقه ـ نقّاشی ـ طرف ـ عاقبت ـ برخاستند ـ مطلب ـ تهیّه ـ فرق ـ فرهنگ.

تکلیف شب دوّم

ـ از روی هر یک از این کلمه‌ها که باید با تشدید نوشته شود یک بار بنویسید و تشدید آنها را بگذارید:

سرعت ـ اولین ـ خنک ـ عده ـ بچه ـ جشن ـ نقاشی ـ تهیه ـ زمان ـ قدیم ـ لذت.

ـ هر یک از این کلمه‌ها و عِبارتها را در جمله‌ای بکار ببرید:

فراوان، زحمت می‌کشد، تعریف می‌کنم، آویزان، کلاس، مهمان.

خود را بیازمایید(۱)

الف ـ در دفتر خودتان جدولی مثل این جدول بکشید و در مقابل هر یک از کلمه‌ها بنویسید که چند بخش است و چند صدا و چند حرف دارد:

کلمه	بخش	صدا	حرف
اوّل			
خوشحال			
کلاس			
لذّت			
معلوم			
غریب			
نقّاشی			

ب ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ اگر شاگرد تازه‌ای به کلاس شما بیاید چه می‌کنید؟

۲ ـ نخستین جشن سال تحصیلی چه جشنی است؟

۳ ـ در دبستان شما جشن مهرگان چگونه برگزار شد؟

ج ـ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

داستان ، جدید ، ساکت ، سؤال ، خداحافظی ، زنگ ، عدّه‌ای ، جشن ، سرود ، برنامه.



چهارم آبان میلاد شاهنشاه آریامهر
و روز تاجگذاری

چهارم آبان روز تَوَلُّدْ شاهنشاه آریامهر است. مردم ایران

در این روز شهرها را چراغان می‌کنند. نام شاهنشاه آریامهر

محمدرضا شاه پهلوی است. شاهنشاه آریامهر فرزند رضا شاه کبیر است. رضا شاه کبیر یکی از سرداران بزرگ تاریخ ایران است. شاهنشاه همهٔ ما را دوست دارند و کوشش می‌کنند تا ما زندگی بهتری داشته باشیم. همهٔ مردم جهان افکار بزرگ شاهنشاه آریامهر را ستایش می‌کنند.

شهبانو فرح همسر شاهنشاه آریامهر و مادر ولیعهد ایران است. شهبانو فرح همهٔ فرزندان ایران را مانند فرزندان خود دوست دارند. به امر شهبانو فرح برای ما بچه‌ها کتابهای خوب تهیه می‌شود. به امر شهبانو فرح در همهٔ مدارس کتابخانهٔ کودک ایجاد می‌شود. ما هم شهبانوی خود را از دل و جان دوست داریم.

شاهنشاه آریامهر و شهبانو فرح در روز چهارم آبان سال هزار و سیصد و چهل و شش تاجگذاری کرده‌اند. به همین مناسبت مردم ایران، که سالها آرزوی رسیدن چنین روزی را داشتند، جشنهای بزرگی بر پا کردند.

پرسش

۱ ـ یکی از سرداران بزرگ تاریخ ایران کیست؟

۲ ـ نام شاهنشاه آریامهر چیست؟

۳ ـ روز چهارم آبان در تهران چه جشنی بر پا می‌شود؟

۴ ـ از کوششهای شاهنشاه برای بهتر شدن زندگی ایرانیان چه می‌دانید؟

تکلیف شب اوّل

ـ از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

آریامهر ـ شاهنشاه ـ محمّدرضا ـ سردار ـ سرباز ـ کوشش ـ چراغان ـ تولّد ـ تاریخ .

تکلیف شب دوّم

ـ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

جشن ، سرباز ، شاهنشاه ، چراغان ، تهران ، بزرگ ، خوشحالی ، شهر ، کوشش ، فرزند.

وَلیعَهد*

ظُهر روز نهم آبان سال هِزار و سیصَد و سی و نُه بود، مردم ایران به دور رادیوها جمع شده بودند. همه مُنتَظِر شنیدن خبر مُهمّی بودند. ناگهان گویندهٔ* رادیو با شور و خوشحالی گفت: ولیعهد بدنیا آمد!

همهٔ ایرانیان از شنیدن این خبر خوشحال شدند. شاهنشاه نام شاهزادهٔ کوچک را رضا گذاشتند. والاحَضرَت رضا پهلوی پسر بزرگ شاهنشاه آریامهر است. والاحضرت رضا پهلوی ولیعهد ایران است.

والاحضرت رضا پهلوی اکنون بزرگ شده است و درس می‌خواند. او مانند همهٔ بچّه‌های همسال خود از درس خواندن و بازی کردن لذّت می‌بَرَد.

مردم ایران روز نهم آبان را که روز تولّد ولیعهد است جشن می‌گیرند. روز نهم آبان «روز کودک» هم هست. در این روز برای



بچّه ها برنامه های مخصوص اِجرا می کنند*.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

اجرا می کنند = برگزار می کنند

گوینده = کسی که صحبت می کند

ولیعهد = پسر بزرگ پادشاه که بعداز پدر به سلطنت می‌رسد.

پرسش

۱ ــ به پسر بزرگ پادشاه که بعد از او به سلطنت می‌رسد چه می گویند؟

۲ ــ ولیعهد ایران در چه روزی بدنیا آمده است؟

۳ ــ نام ولیعهد ایران چیست؟

۴ ــ ولیعهد ایران اکنون چند سال دارد؟

۵ ــ ایرانیان چرا روز نهم آبان را جشن می گیرند؟

تکلیف شب اوّل

ـ از روی هر یک از این کلمه‌ها پنج بار بنویسید:

ولیعهد ـ ظهر ـ جمع ـ منتظر ـ والاحضرت ـ اجرا.

تکلیف شب دوّم

ـ جواب هر یک از این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ مردم ایران چگونه از بدنیا آمدن ولیعهد خبردار شدند؟

۲ ـ ولیعهد به که گفته می‌شود؟

۳ ـ روز کودک چه روزی است؟

ـ این کلمه‌ها: ولیعهد، منتظر، خوشحال، همسال، تولّد، از جمله‌های زیر افتاده است. از روی جمله‌ها بنویسید و کلمه‌ها را سر جای خود بگذارید:

۱ ـ والاحضرت رضا پهلوی ... ایران است.

۲ ـ روز ... ولیعهد را همه جشن می‌گیرند.

۳ ـ همه از بدنیا آمدن ولیعهد ... شدند.

۴ ـ ولیعهد مثل بچّه‌های ... خود درس می‌خواند.

۵ ـ مردم ایران ... شنیدن خبر مهمّی بودند.

میهَنِ* خویش را کُنیم آباد

کودکان، این زمین و آب و هوا　　این درختان که پُرگُل و زیباست

باغ و بُستان* و کوه و دَشت* همه　　خانهٔ ما و آشیانهٔ* ماست

دست در دست هم دهیم به مِهر*　　میهن خویش* را کنیم آباد

یار* و غَمخوارِ* یکدِگر* باشیم　　تا بمانیم خُرّم* و آزاد





کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آشیانه = خانه

بستان = باغ میوه

خرّم = شاد

خویش = خود

دشت = صحرا

غمخوار = کسی که سعی می کند ناراحتی دیگران را از بین ببرد

مهر = محبّت

میهن = وَطَن

یار = دوست

یکدگر = یکدیگر

پرسش

۱ ــ خانهٔ همهٔ ما ایرانیان کجاست ؟

۲ ــ چرا باید میهن خود را دوست داشته باشیم ؟

۳ ــ چرا باید با هم متّحد باشیم ؟

۴ ــ چرا باید غمخوار یکدیگر باشیم ؟

تکلیف شب اوّل

ــ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ نام کشور ما چیست؟

۲ ــ پایتخت کشور ما کجاست؟

۳ ــ زبان ما چیست؟

۴ ــ رنگهای پرچم ما کدام است؟

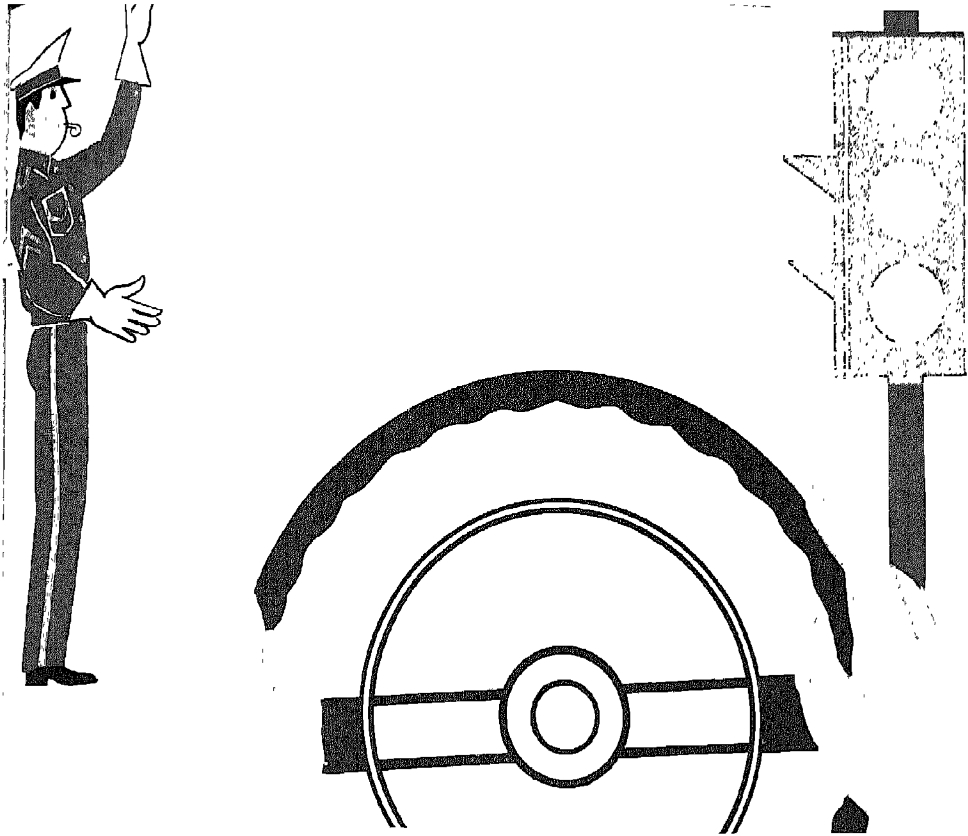
۵ ــ نشان پرچم ما چیست؟

ــ از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

آشیانه ــ محبّت ــ بستان ــ مهر ــ میهن ــ غمخوار ــ خرّم.

تکلیف شب دوّم

ــ از روی شعر «میهن خویش را کنیم آباد» یک بار بنویسید و آن را حفظ کنید.



چراغ سبز

مُرتِضی و حسن در پیاده‌رو خیابان راه می‌رفتند. ناگهان حسن گفت: بیا برویم به آن طرف خیابان. من می‌خواهم از مَغازهٔ روبرو دفتری بخرم. مرتضی گفت: صبر کن، از این قِسمت خیابان نمی‌توانیم رد شویم. حَسَن پرسید: چرا؟

مرتضی گفت: در خیابان رفت و آمد اتومبیل زیاد است. برای

رفتن از یک طرف خیابان به طرف دیگر، فقط می‌شود از جاهای معیّنی عُبور کرد*. مَعمولاً این جاها را خط‌کشی کرده‌اند. سر چهارراه هم می‌شود از خیابان گذشت. البتّه به شرطی که چراغ راهنمایی سبز باشد.

حسن گفت: به این حرفها گوش نده. چرا بیخود راهِمان را دور کنیم.

مرتضی جواب داد: این کار پِیروی* از مُقَرَّراتِ راهنمایی* است. اگر چه ممکن است راه دور شود و بیشتر وقت بگیرد، در عوض انسان سالم و با خیال راحت به مَقصد* می‌رسد. چون کسانی که اتومبیل می‌رانند به این خط‌کشیها که می‌رسند آهسته‌تر می‌رانند و مواظب عبور* پیاده‌ها هستند. حسن قبول کرد و دو دوست با هم به محلّ خط‌کشی رسیدند. اوّل به سمت چپ نگاه کردند، وقتی که یقین کردند* اتومبیل نمی‌آید تا وسط خیابان پیش رفتند. بعد به سمت راست نگاه کردند و به طرف پیاده‌رو رفتند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

پیروی = اِطاعَت

عبور = گذشتن

عبور کرد = گذشت

مقرّرات راهنمایی = دستورهای ادارهٔ راهنمایی که باید از آنها اطاعت کرد

مقصد = جایی که انسان می‌خواهد به آنجا برود

یقین کردند = اطمینان پیدا کردند



پرسش

۱ ــ پیاده‌ها باید در کدام قسمت خیابان راه بروند؟

۲ ــ چرا باید برای گذشتن از خیابان، از جاهای خط‌کشی شده عبور کرد؟

۳ ــ چراغ سبز در سر چهارراهها علامت چیست؟

۴ ــ پیروی از مقرّرات راهنمایی چه فایده‌ای دارد؟

۵ ــ در موقع گذشتن از خیابان چرا باید اوّل به طرف چپ نگاه کنیم؟

به این نکته توجّه کنید

این کلمه ها از یک خانواده هستند:

عبور، عابر (کسی که می گذرد)

شرط، شرایط (شرطها)

معمولاً ، معمولی

مقصد، قصد، مقصود

شاه، شاهنشاه، شاهزاده، شاهنشاهی

تکلیف شب اوّل

از روی هر یک از این کلمه ها پنج بار بنویسید:

اعلیحضرت ــ مغازه ــ مرتضی ــ موسی ــ عیسی ــ کبری ــ عبور ــ معمولاً ــ شرط ــ مقرّرات ــ مقصد.

تکلیف شب دوّم

ــ با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید:

شاهنشاه، شاهزاده، عبور، عابر، معمولی، قصد، مقصود.

ــ جواب پرسشهای درس را بنویسید.

تَصمیمِ کُبری

روزی مادر کبری به دخترش گفت: کبری‌جان، برو کتاب داستانت را بیاوَر و برایم بخوان. کبری خوشحال به سُراغِ کتابش رفت. هر چه گشت نتوانست آن را پیدا کند. بِینِ کتابها، اسباب‌بازیها و حتّی لباسها را گشت ولی کتاب داستانش را ندید.

با اوقات‌تلخی پیش مادرش برگشت و گفت: کتابم نیست. حتماً کسی آن را برداشته است!

مادرش با تعجّب پرسید: چه کسی کتاب تو را برداشته است؟ جز من و پدرت کسی دیگر در این خانه نیست. درست فکر کن ببین آن را کجا گذاشته‌ای. آن را با خودت به انبار نبرده‌ای؟

ـ چرا ببرم به انبار؟ نه، حتماً آنجا نیست.

ـ آن را روی پشت‌بام جا نگذاشته‌ای؟

ـ نه مادر، من این روزها آنجا نرفته‌ام.

ناگهان کبری یادش آمد که دیروز در حیاط، زیر درخت،

کتابش را می‌خواند. به حیاط دوید، از دور کتابش را دید و خوشحال شد. وقتی که نزدیک رفت، خیلی ناراحت شد. شب باران



آمده بود. کتاب خیس و کثیف شده بود و جِلد زیبای آن دیگر برق نمی‌زد. کبری گریه‌اش گرفت. خیلی دلش می‌سوخت. وقتی که آرام گرفت با خود فکری کرد و تصمیمی گرفت.

آیا می‌دانید تصمیم او چه بود؟

پرسش

۱ ـ مادر کبری او را به دنبال چه فرستاد؟

۲ ـ وقتی که کبری کتاب داستانش را پیدا نکرد چه گفت؟

۳ ـ عاقبت کبری کتابش را در کجا پیدا کرد؟

۴ ـ به نظر شما کبری چه تصمیمی گرفت؟

به این نکته توجّه کنید

هر یک از این کلمه‌های بزرگ از دو کلمهٔ کوچکتر درست شده است:

اسباب‌بازی = اسباب + بازی

پایتخت = پای + تخت

خوشحال = خوش + حال

پشت‌بام = پشت + بام

تکلیف شب اوّل

ـ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

داستان ، کتاب ، سراغ ، اوقات‌تلخی ، تعجّب ، حتماً ، حیاط ، درخت ، ناراحت ، کثیف ، حتّی .

تکلیف شب دوّم

ـ معلوم کنید هر یک از این کلمه‌ها از چه کلمه‌هایی درست شده است :

مهمانخانه ـ درستکار ـ خوشبخت ـ گلخانه .

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ برای اینکه بتوانید وسایل کارتان را زود پیدا کنید چه باید بکنید ؟

۲ ـ به نظر شما کبری چه تصمیمی گرفت ؟

کتاب

من یار مهربانم دانا* و خوش بیانم*

گویم سخن فراوان با آنکه بی زبانم

هر مشکلی که داری مشکل گشای آنم

پندت* دهم فراوان من یار پند دانم

من دوستی هنرمند* با سود* و بی زیانم*

از من مباش غافل* من یار مهربانم

(عباس یمینی شریف)

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

پند = نَصیحت

خوش بیان = خوش صحبت

دانا = کسی که چیز بسیار می‌داند

زیان = ضرر

سود = فایده

غافل = بی‌خبر

هنرمند = با هنر

پرسش

۱ ــ این شعر از زبان کیست؟

۲ ــ چرا به کتاب «دوست دانا» می‌گویند؟

۳ ــ خواندن کتاب چه فایده‌هایی دارد؟

تکلیف شب اوّل

ــ از روی هر یک از این کلمه‌ها پنج بار بنویسید:

مهربان ــ سخن ــ مشکل ــ هنرمند ــ عاقل.

ــ معنی این شعر را به زبان ساده بنویسید.

تکلیف شب دوّم

ــ از روی شعر «کتاب» یک‌بار با دقّت بنویسید و آن را حفظ کنید.

خود را بیازمایید (۲)

الف ــ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ تولّد شاهنشاه آریامهر در چه روزی است؟

۲ ــ در روز تولّد شاهنشاه چه می کنند؟

۳ ــ «روز کودک» چه روزی است؟

۴ ــ در سر چهارراه چه موقعی می‌توان از خیابان گذشت؟

۵ ــ در موقع گذشتن از خیابان باید اوّل به کدام طرف نگاه کرد؟

۶ ــ دوست هنرمندی که برای ما داستان می گوید ولی زبان ندارد چیست؟

ب ــ کلمه های هم‌خانواده با این کلمه ها را بنویسید: عبور، قصد، شاه، معمولی

ج ــ با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید:

خوشبختی ، رنج ، تولّد ، محبّت ، والاحضرت

کتاب ، منتظر ، آهسته ، تصمیم ، پند

کوکب خانم

کوکب خانم مادر عبّاس است. او زن پاکیزه و با سَلیقه‌ای است. سطل شیر را همیشه در جای خنک نگاه می‌دارد. رویش پارچه می‌اندازد تا گَرد و خاک بر آن ننشیند و پاکیزه بماند. کوکب خانم هر روز از شیر گاو چیزی دُرست می‌کند. گاهی به آن مایهٔ پنیر می‌زند و پنیر دُرست می‌کند. گاهی مایهٔ ماست می‌زند و ماست می‌بندد و از ماست کره می‌گیرد.

روزی عدّه‌ای از دِه دیگر سَرزَده* به خانهٔ آنها آمدند. کوکب خانم با تخم‌مرغ تازه و روغن نیمرو درست کرد. نان و کره و ماست و پنیر هم سر سفره گذاشت. همه از سلیقهٔ کوکب‌خانم تعریف کردند. عبّاس می‌خورد و می‌گفت: من که از خوردن این نان و کره و نیمرو سیر نمی‌شوم.

ترکیب تازه

سرزده = بی‌خبر

 **پرسش**

۱ ـ کوکب خانم چطور زنی است؟

۲ ـ چرا ظرف شیر را در جای خنک نگاه می‌دارد؟

۳ ـ چرا روی ظرف شیر پارچه می‌اندازد؟

۴ ـ برای درست کردن پنیر، جز شیر، چه چیز دیگری لازم داریم؟

۵ ـ برای درست کردن ماست، جز شیر، چه چیز دیگری لازم داریم؟

۶ ـ کره را از چه درست می کنند؟

۷ ـ کوکب خانم سر سفرهٔ مهمانها چه گذاشت؟

۸ ـ چرا عبّاس گفت: من که از خوردن این نان و کره و نیمرو سیر نمی‌شوم؟

تکلیف شب اوّل

ـ جواب این سؤالها را از روی درس پیدا کنید و بنویسید:

۱ ـ از کجا معلوم می‌شود که کوکب خانم زن پاکیزه و با سلیقه‌ای است؟

۲ – کوکب خانم برای مهمانهایی که سرزده آمده بودند، چه درست کرد؟

۳ – آیا مهمانها از غذا پختن کوکب خانم خوششان آمده بود؟ این را از کجا می‌دانید؟

۴ – عبّاس وقتی که غذا می‌خورد چه می گفت؟

تکلیف شب دوّم

– به این سؤالها جواب بدهید:

۱ – از شیر چه چیزها درست می کنند؟

۲ – برای درست‌کردن نیمرو چه چیزهایی لازم است؟

۳ – اگر ظرف شیر کثیف باشد چه می‌شود؟

۴ – برای چه باید روی سفره غذا خورد؟

۵ – کره را با چه چیز باید برداشت و روی نان گذاشت؟

۶ – چرا وقتی که غذا در دهان هست نباید حرف زد؟

۷ – چرا بهتر است که هر کس از لیوان یا کاسهٔ خودش آب بخورد؟

۸ – غذا خوردن با دست چه عیبی دارد؟

دندان شیری

هُما دختر خنده رویی بود و دندانهای سفید و مُرتّبی داشت.

یک روز صبح که به دبستان رفت، تا خندید دوستانش دیدند که جای یک دندانش خالی است. همه سر بسر هما گذاشتند و گفتند: بچّه‌ها، دندان هما را موش خورده! هما هم خنده‌اش گرفته بود.

در کلاس، وقتی که آموزگار از هما درس می‌پرسید، دید که یک دندانش افتاده است.

آموزگار گفت: خوب هما، تو حالا بزرگ شده‌ای. همهٔ بچّه‌ها وقتی که به هفت سالگی می‌رسند دندانهای شیری آنها یکی یکی می‌اُفتد و به جای آنها دندانهای تازه در می آید.

زیوَر گفت: مِهری هم دندانش لَق شده است و درد می کند.

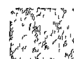
آموزگار به مهری گفت: اگر دندانت لق شده است، به آن دست نزن و با آن بازی نکن، بگذار خودش بیُفتد. وقتی هم که دندانت نیش زدٌ*، زبانت را به آن نزن، زیراً* ممکن است که دندانت

کج در بیاید. باید همهٔ شما پس از این بیشتر مواظب دندانهای خود باشید و آنها را همه روزه مِسواک بزنید و خوب بشویید تا زود خراب نشود. اگر این دندانهای تازه خراب بشود و بیفتد، دیگر جای آن دندانی در نمی آید.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

زیرا = برای اینکه

دندانت نیش زد = دندانت خواست در بیاید

 **پرسش**

۱ ــ هما چگونه دختری بود؟

۲ ــ چرا جای یک دندان هما خالی بود؟

۳ ــ آیا به نظر شما هما از شوخی دوستانش رنجید؟

۴ ــ چرا آموزگار افتادن دندان را نشانهٔ بزرگ شدن هما می‌دانست؟

۵ ــ چه دندانهایی در سنّ هفت سالگی می‌افتد؟

۶ـ چرا نباید با دندان لق بازی کرد؟

۷ـ چرا پس از هفت سالگی بیشتر باید مواظب دندانها بود؟

۸ ـ چه وقتهایی در شبانه روز دندانهای خود را مسواك می‌زنید؟

تکلیف شب اوّل

ـ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

مرتّب ، عوض ، سنّ ، زیرا ، مواظب ، پاکیزه

پوسیده ، لق ، مسواک ، خنده‌رو .

تکلیف شب دوّم

ـ جواب این سؤالها را از روی درس پیدا کنید و بنویسید:

۱ ـ وقتی که آموزگار دید دندان هما افتاده است به او چه گفت؟

۲ ـ زیور چه گفت؟

۳ ـ آموزگار به مهری چه گفت؟

برادر کوچک

پرویز و پروین بتازگی صاحب برادری شده بودند. این نوزاد* قشنگ آنقدر کوچک بود که پروین می‌ترسید او را در آغوش* بگیرد. پرویز هم فقط کنار تختش می‌ایستاد و او را تماشا می‌کرد. هر دو، دلشان می‌خواست این نوزاد زودتر بزرگ شود تا بتوانند با او بازی کنند.

یک روز پروین به مادرش گفت: مادر، نمی‌دانی که چقدر دلم می‌خواهد با برادر کوچکم بازی‌کنم! امّا او آنقدر کوچک است که نمی‌شود به او دست زد. بیشتر وقتها هم که خوابیده است. پرویز هم دنبال صحبت خواهرش را گرفت و گفت: راست می‌گوید. مادرجان کی می‌شود که او هم همراه ما بدود و با ما بازی کند؟

مادر لبخندی زد و گفت: بچه‌های من، اینقدر عَجَله نداشته باشید، هنوز خیلی زود است که این بچّه بتواند با شما بازی کند. فعلاً*

شما می‌توانید در نگهداری او به من کمک کنید، مثلاً پروین می‌تواند در لباس پوشاندن او به من کمک کند. تو پرویزجان، می‌توانی درآوردن آب و حمّام کردن او به من کمک کنی. اگر این کارها را بکنید هم کار یاد گرفته‌اید و هم کمک بزرگی به من کرده‌اید.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آغوش = بغل

فعلاً = حالا

نوزاد = بچّه‌ای که تازه بدنیا آمده است

پرسش

۱ ـ پرویز و پروین بتازگی صاحب چه چیز شده بودند؟

۲ ـ چرا پروین می‌ترسید او را بغل کند؟

۳ ـ چرا مادر به بچّه‌های خود گفت: «عَجَله نداشته باشید» ؟

۴ ـ چرا با کودک نوزاد نمی‌شود مثل عروسک بازی کرد؟

تکلیف شب اوّل

ـ با هر یک از این کلمه‌های هم خانواده یک جمله بسازید (توجّه کنید که هر دسته از این کلمه‌ها از یک خانواده هستند) :

نوزاد ، زایید ـــــ راه ، همراه ، راهنما.

تکلیف شب دوّم

ـ از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

نوزاد ـــ آغوش ـــ وقت ـــ صحبت ـــ فعلاً

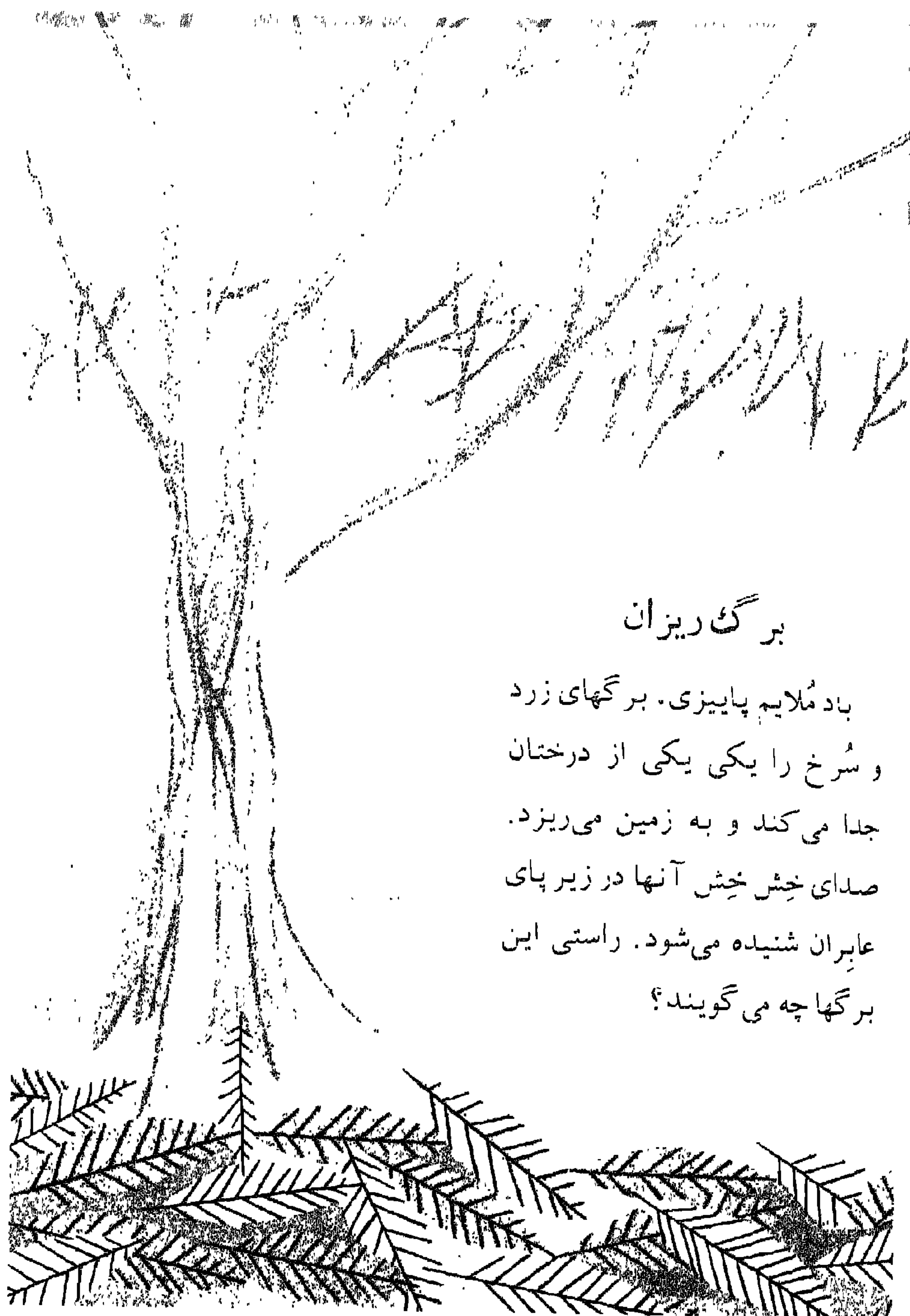
فقط ـــ اوّلاً ـــ مثلاً ـــ حمّام

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ شما در منزل چگونه به‌مادرتان کمک می کنید؟

۲ ـ پیشنهاد مادر به پرویز و پروین چه بود؟

۳ ـ پیشنهاد مادر به پرویز و پروین چه فایده‌ای داشت؟



برگ ریزان

بادِ مُلایمِ پاییزی. برگهای زرد و سُرخ را یکی یکی از درختان جدا می‌کند و به زمین می‌ریزد. صدای خِش خِش آنها در زیر پای عابِران شنیده می‌شود. راستی این برگها چه می‌گویند؟

آنها می‌گویند: بچّه‌های عزیز، گمان مبرید* که ما همیشه اینطور خشک و بیجان بوده‌ایم. شما ما را در فصل بهار هم دیده بودید. آن وقت ما جوان و شاداب* بودیم. آن روزها، اوّل زندگی ما بود. کم‌کم رُشد کردیم و بزرگ شدیم و درختان را پر از برگ سبز کردیم. در آفتاب گرم تابستان هر عابری می‌توانست در سایهٔ دِلپَذیر* ما بنشیند و اِستِراحت کند.

با رسیدن فصل پاییز گرمای خورشید کاسته شد*. رنگ ما هم تَغییر کرد، بعضی زرد شدیم و بعضی قرمز. دیگر قُدرت نداشتیم در مُقابل بادهای پاییزی مُقاوِمَت کنیم*. ناچار چنانکه می‌بینید بر زمین افتادیم. به درختان نگاه کنید آنها دیگر سر سبز نیستند و آن زیبایی سابق را ندارند. آنها با رسیدن سرما کم‌کم بخواب می‌روند. ریشهٔ آنها در زیر زمین گرم می‌ماند. همینکه برفهای زمستان آب شد و بهار رسید درختان دوباره بیدار می‌شوند. آنگاه شما از نو، جوانه‌های سبز را بر آنها خواهید دید.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

دلپذیر = خوشایند

شاداب = تروتازه

کاسته شد = کم شد

گمان مبرید = خیال نکنید

مقاومت کنیم = ایستادگی کنیم

پرسش

۱ ــ باد ملایم پاییزی چه می کرد؟

۲ ــ برگهای خشک زیر پای انسان چه صدایی می‌دهند؟

۳ ــ در چه فصلی درختان برگهای تازه می آورند؟

۴ ــ درختان در چه فصلی بیش از وقتهای دیگر سایه دارند؟

۵ ــ در چه فصلی درختان بخواب می‌روند؟

به این نکته توجّه کنید

معنی این کلمه‌ها مخالف همدیگر است:

خشک ، تر - جوان، پیر - گرم، سرد - کاسته شد، افزوده شد (زیاد شد)

تکلیف شب اوّل

- از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

نظر - عابر - استراحت - هیچیک

بعضی - مقاومت.

- از روی هر یک از کلمه‌های زیر بنویسید و در مقابل هر یک ، کلمه‌ای بنویسید که معنای مخالف آن را داشته باشد:

شب ، بالا ، زیر ، خنده ، تلخ ، دیر ،

راست.

تکلیف شب دوّم

- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

ریخته بود ، سحر ، سجاف ، دلپذیر ، فصل

سابق ، تغییر.

ـ این کلمه ها :

رنگارنگ ، سبز ، دلپذیر ، گرم ، نمد

خنک ، سایه ، زیبا

از جمله های زیر افتاده است. از روی جمله ها بنویسید و کلمه ها را سر جای خود بگذارید:

۱ ـ برگهای ... روی زمین ریخته بود

۲ ـ آفتاب تابستان ... و سوزان بود

۳ ـ درختان در پاییز آن زیبایی ... را ندارند

۴ ـ درختان در بهار برگهای ... دارند

۵ ـ در تابستان از نوشیدن آب ... لذت می بریم .

۶ ـ در پاییز وقتی که به صحرا می رویم دیگر گلهای ... را نمی بینیم .

۷ ـ در تابستان استراحت در سایهٔ خنک درختان بسیار ... است .

۸ ـ در پاییز بادهای ... و سرد می وزد .



دوستان ما

– چه گندمهای زرد قشنگی، اینها را که کاشته است؟

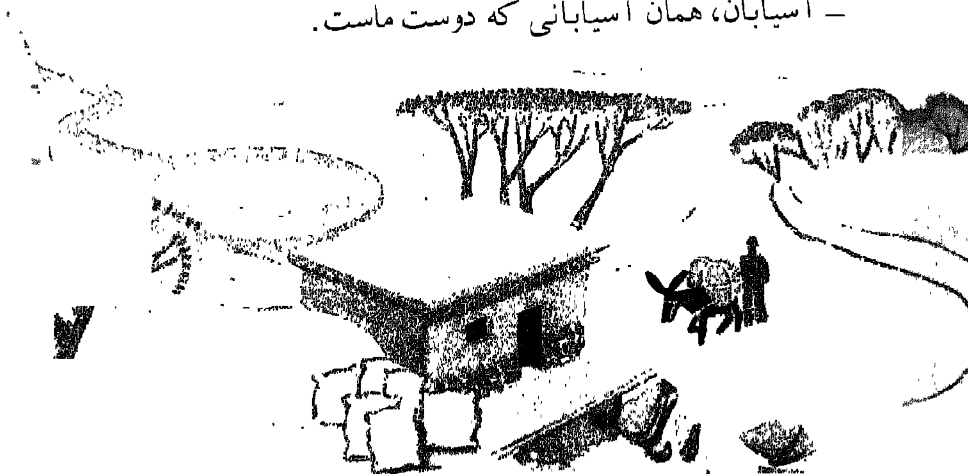
– دِهقان، همان دهقانی که دوست ماست.

– چه آرد سفید نرمی، این آرد از چه درست شده است؟

– از گندم.

– گندم را که آرد کرده است؟

– آسیابان، همان آسیابانی که دوست ماست.





ـ چه نان گرم و خوشمزه‌ای، این نان از چه درست شده است؟

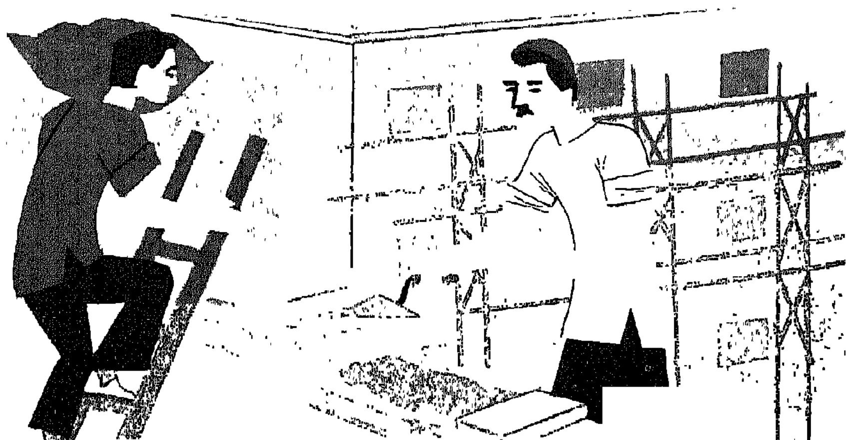
ـ از آرد.

ـ نان را که پخته است؟

ـ نانوا، همان نانوایی که دوست ماست.

ـ این خانهٔ راحت را که ما در آن زندگی می کنیم، که ساخته است؟

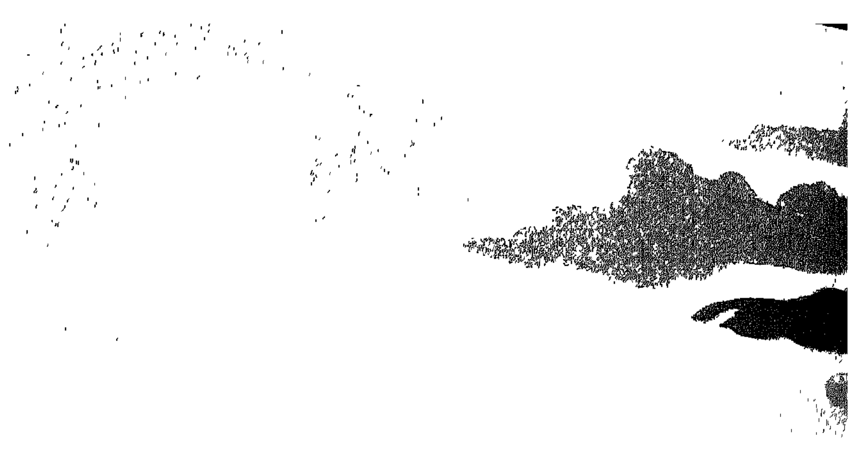
ـ بنّا، همان بنّایی که دوست ماست.





ـ این ابر سیاه که آسمان را می‌پوشاند، روی خورشید را می گیرد، برق می‌زند، می غُرّد*، می‌بارد، از کجا آمده است؟ پس از آن به کجا می‌رود که آسمان دوباره صاف می گردد، خورشید نمایان* می‌شود و گلها و برگها می‌درخشند*؟ کاشکی همهٔ اینها را می‌دانستم. کیست که به این پرسشهای من جواب بدهد؟

ـ معلّم، همان معلّمی که دوست ماست.



کلمه‌های تازه

می‌درخشند = برق می‌زنند

می‌غرّد = غرّش می کند

نمایان = پیدا

پرسش

۱ ـ گندم را در کجا آرد می کنند؟

۲ ـ نان را در کجا می‌پزند؟

۳ ـ چه کسانی در ساختن یک خانه به بنّا کمک می کنند؟

۴ ـ چرا بعضی روزها هوا تاریک می‌شود؟

۵ ـ در چه فصلی آسمان بیشتر می‌غرّد و برق می‌زند؟

۶ ـ چرا بعد از باران، گلها می‌درخشند؟

به این نکته توجّه کنید

وقتی که می‌گوییم «گل» مقصود ما فقط یک گل است.
ولی وقتی که می‌گوییم «گلها» از چند گل صحبت کرده‌ایم.

تکلیف شب اوّل

- اسم چند نوع نان را که می‌دانید، بنویسید.
- اسم چند نوع آسیا را که می‌دانید، بنویسید و فرق آنها را با یکدیگر شرح بدهید.
- شش شغل را (غیر از شغلهایی که در این درس گفته شده است) نام ببرید و هر یک را تعریف کنید.

تکلیف شب دوّم

- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

خانه، خانه‌ها ــ برگ، برگها ــ باغ، باغها
تخته، تخته‌ها ــ قاشق، قاشقها

- به نظر شما چرا پلیس، پزشک، رفتگر، معلّم، کارگر، کفّاش دوست ما هستند.

مادر

گویند* مرا چو زاد* مادر | پستان به دهن گرفتن آموخت*
شبها بَرِ* گاهوارهٔ من | بیدار نشست و خفتن* آموخت
لبخند نهاد* بر* لب من | بر غنچهٔ گل شکفتن* آموخت
دستم بگرفت و پا به پا برد | تا شیوهٔ* راه رفتن آموخت
یک حرف و دو حرف بر زبانم | الفاظ* نهاد و گفتن آموخت
پس هستی* من ز هستی اوست | تا هستم و هست دارمش دوست

(ایرج میرزا)



کلمه‌های تازه

آموخت = یاد داد

الفاظ = کلمه ها

برِ = کنارِ

بر = به

خفتن = خوابیدن

زاد = زایید

شکفتن = باز شدن گل

شیوه = طرز، روش

گویند = می گویند

نهاد = گذاشت

هستی = زندگی

پرسش

۱ ــ این شعر را که گفته است؟

۲ ــ چه کسی شبها بچّهٔ کوچک را می‌خواباند؟

۳ ــ صحبت کردن را چه کسی بیشتر به بچّه یاد می‌دهد؟

۴ ـ در این شعر مقصود از «غُنچهٔ گل» چیست؟

۵ ـ ما معمولاً می‌گوییم: «حرف در دهانم گذاشت» کدام بیت این شعر همین معنی را دارد؟

تکلیف شب اوّل

ـ معنی شعر «مادر» را به زبان ساده بنویسید.

تکلیف شب دوّم

ـ یک بار از روی شعر «مادر» بنویسید و آن را حفظ کنید.

خود را بیازمایید (۳)

الف ــ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ چرا شیر را در ظرف پاکیزه و جای خنک نگاه می‌داریم؟

۲ ــ برای اینکه روی غذا گرد و خاك ننشیند چه باید کرد؟

۳ ــ کره را از چه می‌گیرند؟

۴ ــ از چه سنّی دندانهای شیری شروع به افتادن می‌کند؟

۵ ــ اگر دندانهای خود را مسواك نزنیم چه می‌شود؟

۶ ــ شما در خانه چگونه به مادرتان کمک می‌کنید؟

۷ ــ در چه فصلی درختها جوانه می‌زنند؟

۸ ــ گندم را در کجا آرد می‌کنند؟

۹ ــ در چه فصلی از سال بیشتر رعد و برق می‌شود؟

۱۰ ــ شعر «مادر» را چه کسی گفته است؟

ب ــ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

سلیقه ، درد ، تحول ، ناچار ، معلّم .

ج ــ این کلمه‌ها را بنویسید و در مقابل هر یک از آنها کلمه‌ای بنویسید که معنی مخالف آن را داشته باشد:

پاکیزه ــ صبح ــ خوشحال ــ بلند ــ زیر .

حسنک کجایی؟

دیر وقت بود. خورشید به نوک کوههای مَغرِب* نزدیک می‌شد. امّا از حسنک خبری نبود.

گاو قهوه‌ای رنگ، سرش را از آخور بلند کرد و صدا کرد: «ما ... ما ... ما ... من گرسنه‌ام، حسنک کجایی؟»

گوسفند سفید و پَشمالو پوزه‌ای به زمین کشید، ولی چون عَلَفی پیدا نکرد صدا کرد: «بَع ... بع ... بع ... من گرسنه‌ام، حسنک کجایی؟»

بزِ سیاه ریشی جُنباند* و صدا کرد: «مَع ... مع ... مع ... من گرسنه‌ام، حسنک کجایی؟»

مرغ حَنایی* قشنگ دنبال جوجه‌های زردش راه می‌رفت و صدا می‌کرد: «قُدقُد ... قدقد ... قدقد ... ما گرسنه‌ایم، حسنک کجایی؟»

خروس رنگارنگ بالهایش را به هم زد و با صدایی بلند

خواند: «قوقولی قوقو ... قوقولی قوقو ... من گرسنه‌ام، حسنک کجایی؟»

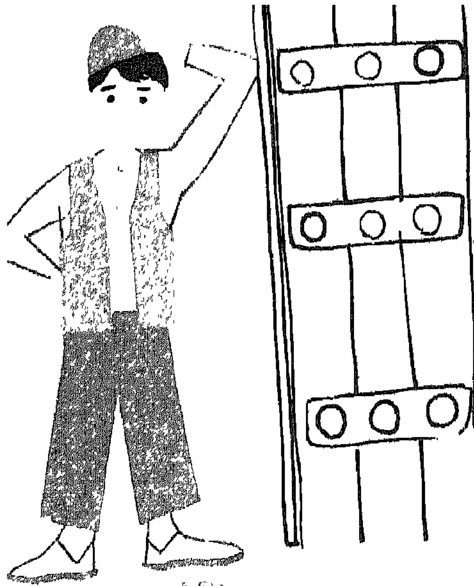
در همین وقت صدای شِیطان، سگ با وفای خانه، که بیرون نشسته بود بلند شد: «واق ... واق ... واق ... حسنک می‌آید، اینقدر صدا نکنید، الآن می‌رسد.»

حسنک دوان دوان آمد و یِکسَره به سراغ حیوانها رفت. برای گاو یُنجه ریخت و دستی به سرش کشید. گاو هم با تکان دادن سر، از او تَشَکُّر کرد.

به بز سیاه و گوسفند علف داد. مشتی دانه پیش مرغ حنایی و جوجه‌هایش ریخت و کاسهٔ آنها را پر از آب کرد. خروس هم از بالای دیوار پرید پایین و همراه خانواده‌اش مشغول برچیدن دانه شد.

غذای شیطان را هم در ظرفش گذاشت.

دیگر هیچیک از آنها صدایی نمی‌کرد. حسنک کنار در



طویله ایستاده بود و از تماشای خوراک خوردن حیوانها لذّت می‌برد . فکر می‌کرد چه کند تا فردا پیش از برگشتن از مدرسه ، این زبان بسته*ها اینقدر گرسنه نمانند .



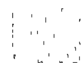
کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

جنباند = تکان داد

حنایی = به رنگ سرخ حنا

زبان بسته = در اینجا یعنی حیوان

مغرب = جایی که خورشید غروب می کند



پرسش

۱ ـ این داستان در چه وقت از روز اتّفاق افتاده است؟

۲ ـ حسنک چه حیوانهایی داشت؟

۳ ـ حیوانهای حسنک در کجا نگهداری می‌شدند؟

۴ ـ سگ خانه به حیوانها چه خبری داد؟

تکلیف شب اوّل

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ هر یک از حیوانهای حسنک چه رنگی داشت؟ چه صدایی می کرد؟ غذایش چه بود؟

۲ ـ به بچّهٔ گاو چه می‌گویند؟ به بچّهٔ گوسفند چه می‌گویند؟ به بچّهٔ بز چه می گویند؟ به بچّهٔ مرغ چه می‌گویند؟ به بچّهٔ سگ چه می گویند؟

۳ ـ منظور از «خانوادهٔ خروس» که در داستان گفته شده است چیست؟

تکلیف شب دوّم

ـ این عبارتها :

به سراغش رفت ، صدای سگ بلند شد ، تشکّر کرد ،
دست بر سرش کشید ، از کسی خبری نبود ،

از جمله‌های زیر افتاده است از روی جمله‌ها بنویسید و عبارت مناسب را سر جای خود بگذارید:

۱ ـ جسک به اتاق رفت ولی در آنجا . . .
۲ ـ جسک صدای گاو را شنید و . . . .
۳ ـ مادر روی دخترش را بوسید و .
۴ ـ در این وقت بود که . . .
۵ ـ پری کتاب را از پدرش گرفت و او را . . .

ـ درس بعد را بدقّت بخوانید و اگر در خواندن و فهمیدن قسمتی از آن اشکالی پیدا کردید زیر آن خط بکشید.

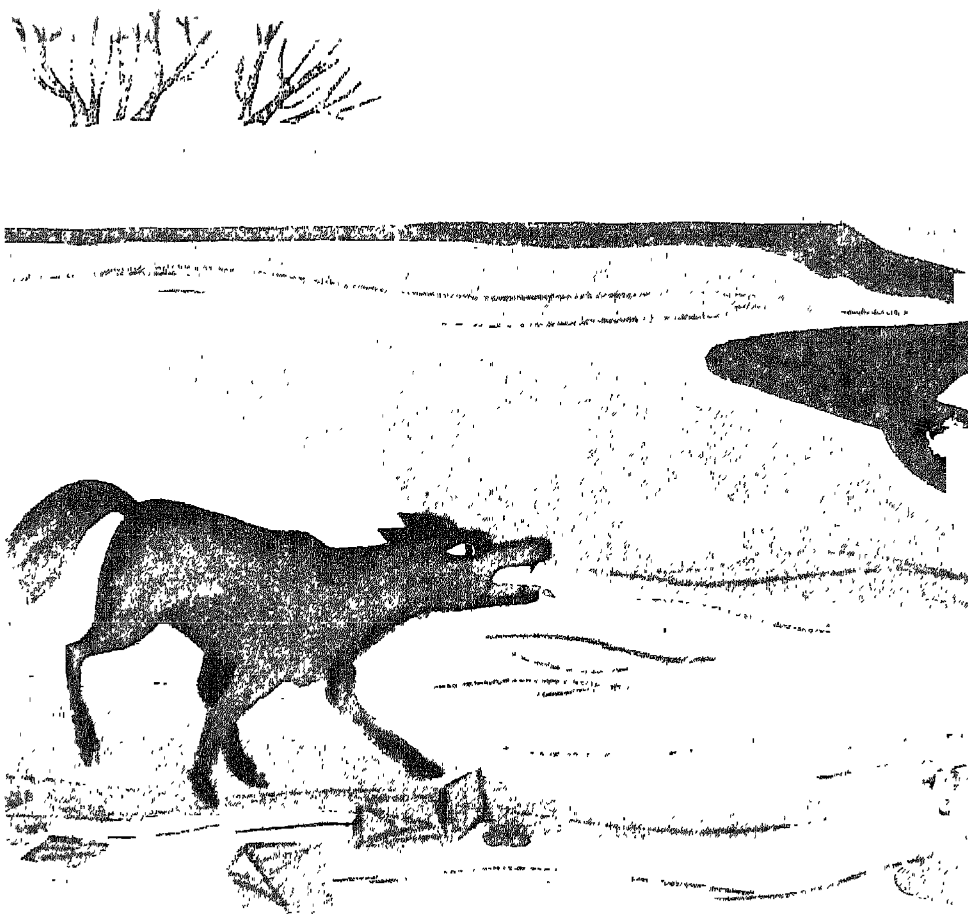
گرگ و گاو

عَموحسین گاو شیردهِ بزرگی داشت. این گاو، شیر همهٔ خانواده را می‌داد. عموحسین بیشتر اوقات* مقداری از شیر او را می‌فروخت. گاو عموحسین شاخهای بلندی داشت. هر وقت که



خَشمگین می‌شد*، بـه هـر کس و هـر چیز کـه نزدیکش بـود شاخ می‌زد. عموحسین بار*ها خواسته بود که نصف شاخهای او را ببرد، ولی هر بار کاری پیش آمده بود.

یک روز تابستان عموحسین به دخترش گفت: بیا مریم‌جان،



این گاو و گوساله را کنار رودخانه ببر تا بچرند. مریم آنها را کنار رودخانه بُرد.

گاو و گوساله به چرا مشغول شدند، مریم هم بازی می‌کرد. در این وقت دید که حیوانی در بوته‌ها می‌جنبد. خیال کرد که سگشان «گُرگی» است. صدا کرد: گرگی! گرگی!

ناگهان گاو به طرف مریم و گوساله دوید. مریم از ترس به درختی تَکیه داد. گوساله جلو او ایستاد و گاو هم پشتش را به آنها کرد، سرش را پایین انداخت و با دستهایش مشغول کندن زمین شد و خود را برای حَمله آماده کرد. حیوانی که در میان بوته‌ها بود، گرگ بود، نه گرگی.

گرگ یک بار به سر گاو پرید، ولی فوری عقب جست. معلوم بود که نوک شاخ به شکمش خورده است. مریم از ترس به درخت چسبیده بود و فریاد می‌زد. دهقانانی* که در آن نزدیکیها مشغول کار بودند، صدای مریم و گاو را شنیدند و به کمک آنها

دویدند.

گرگ همینکه چشمش به مردم افتاد، پا به فرار گذاشت و در میان بوته‌ها ناپدید شد*. عموحسین از نجات دختر و گاو و گوساله‌اش بسیار خوشحال شد و خدا را شکر کرد که شاخ گاو را نبریده است.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

اوقات = وقتها

بار = دفعه

خشمگین می‌شد = عصبانی می‌شد

دهقانان = کشاورزان

ناپدید شد = دیگر دیده نشد

پرسش

۱ ــ گاو عموحسین چه فایده‌ای داشت؟

۲ ــ گاو عموحسین چه عیبی داشت؟

۳ ـ گاو چه وقتهایی شاخ می‌زد؟

۴ ـ اسم سگ مریم چه بود؟

۵ ـ گاو چطور گرگ را عقب راند؟

۶ ـ دهقانان از کجا فهمیدند که مریم در خطر است؟

۷ ـ چرا عمو حسین خدا را شکر کرد؟

به این نکته توجّه کنید

معنی این کلمه‌ها مخالف هم است: جلو، عقب ـ پیدا، پنهان ـ تاریک، روشن ـ سیر، گرسنه.

تکلیف شب اوّل

ـ وقتی که گاو می‌خواهد از خود دفاع کند، شاخ می‌زند.

بنویسید:

زنبور برای دفاع چه می کند؟

سگ برای دفاع چه می کند؟

گربه برای دفاع چه می کند؟

غاز برای دفاع چه می کند؟

گنجشک برای دفاع چه می کند؟
انسان برای دفاع چه می کند؟

– با هر یک از این کلمه ها: بار – بر – باز، دو جمله بسازید. باید این کلمه ها در هر جمله معنی دیگری داشته باشند.

مثال: پروین از در آمد.
حسنک آب را در کاسه ریخت.

تکلیف شب دوّم

– برای هر یک از این کلمه ها، کلمه‌ای پیدا کنید که معنی مخالف آن را داشته باشد و با هر یک از آنها جمله‌ای بسازید:

آسان ، فنگ ، زود ، سیاه ، روز
چاق ، بلند ، زرنگ ، نرم

مثال: این اتاق روشن است. شب هوا تاریک است.

روباه و زاغ

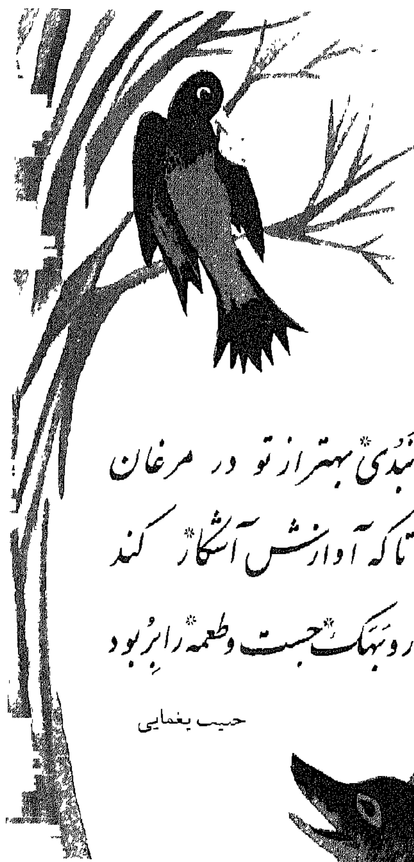
زاغکی* قالبِ پنیری دید
به دهن برگرفت و زود پرید

بر درختی نشست در راهی
که از آن می‌گذشت روباهی

روبهِ پُر فریب* و حیلت ساز*
رفت پای درخت و کرد آواز*

گفت بَه‌بَه چقدر زیبایی!
چه سری چه دمی عجب پایی!





پر و بالت سیاه رنگ و قشنگ

نیست بالاتر از سیاهی رنگ* !

گر خوش آواز بودی و خوشخوان* — نَبُدی* بهتر از تو در مرغان

زاغ می‌خواست قار قار کند — تا که آوازش آشکار* کند

طُعمه* افتاد چون دهان بگشود* — روبَهَک* جست و طعمه* را بِرُبود

حبیب یغمایی



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آشکار = نمایان

بگشود = باز کرد

پرفریب = حقّه‌باز

حیلت ساز = حیله‌گر، آن که دیگران را گول می‌زند

خوشخوان = خوش آواز

روبهک = روباه کوچک

زاغک = کلاغ کوچک

طعمه = خوراک

کرد آواز = آواز کرد، صدا کرد

نبدی = نبودی، نمی‌بود، نبود

نیست بالاتر از سیاهی رنگ = رنگ سیاه از همهٔ رنگها بهتر است

پرسش

۱ ــ کلاغ چه چیز را به دهان گرفته بود؟

۲ ــ روباه از کجا می‌گذشت؟

۳ ــ روباه به کلاغ چه گفت؟

۴ ــ چرا شاعر روباه‌را «پر فریب و حیلت‌ساز» نامیده است؟

۵ ــ چرا کلاغ دهانش را باز کرد؟

۶ ــ چه کسی در این داستان گول زد؟

۷ ــ چه کسی در این داستان گول خورد؟

۸ ــ عاقبت، پنیر نصیب چه کسی شد؟

به این نکته توجّه کنید

زاغک یعنی زاغ کوچک،

روبهک یعنی روباه کوچک.

تکلیف شب اوّل

ــ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ پر کلاغ چه رنگ است؟

۲ ــ چه چیز روباه قشنگ و قیمتی است؟

۳ ــ چرا کلاغ گول روباه را خورد؟

۴ ــ اگر کلاغ عاقل بود، پس از شنیدن سخنان روباه چه

می کرد؟

ـ شعر «روباه و زاغ» را به زبان ساده بنویسید.

تکلیف شب دوّم

ـ دیدید که زاغک یعنی زاغ کوچک، روبهک یعنی روباه کوچک. بنویسید به دختر کوچک، به پسر کوچک، به اتاق کوچک، به مرغ کوچک چه می گویند.

ـ از روی شعر «روباه و زاغ» یک بار بنویسید و آن را حفظ کنید.



قوقولی قوقو (۱)

خاله مَرجان یک مرغدان* داشت. در آنجا اُردکهای رنگی و بوقَلمونهای چَتری و مرغها و جوجه‌ها و خروسهای خود را نگه می داشت. در میان اینها خروسی بود با تاج سرخ و دُم رنگارنگ. این خروس خیلی از خود راضی بود و حرف کسی را گوش نمی کرد. اسمش قوقولی قوقو بود.

هر غروب، خاله مرجان وقتی که دست می‌زد و می گفت:

«کیش ، کیش ، وقت خواب است، جا ،جا ،جا ! »اردکها و بوقلمونها و مرغها و خروسها و جوجه‌ها پشت سر هم به لانه می‌رفتند و آخر از همه قوقولی قوقو با اوقات تلخی داخل لانه می‌شد.

یک شب، وقتی که خاله مرجان همهٔ مرغها و خروسها و اردکها و بوقلمونها را به طرف لانه کیش کرد، قوقولی قوقو به روی خود نیاورد و از گردش در حَیاط دل نَکند.

خاله مرجان گفت: قوقولی قوقو، مگر نشنیدی که گفتم وقت خواب است؟ چرا به لانه نمی‌روی؟

قوقولی قوقو گفت: شنیدم، ولی دلم نمی‌خواهد که به لانه بروم. خاله مرجان با تَعَجّب گفت: من الآن درِ مرغدان را می‌بندم آن وقت تو در حیاط می‌مانی.

خروس با خودپسندی* گفت: من هم همین را می‌خواهم.

خاله مرجان یک بار دیگر گفت: قوقولی قوقو، خوب گوش کن الآن شب می‌رسد، سردت می‌شود و تنها می‌مانی. هوا هم ابری

است، اگر باران بیاید خیس می‌شوی.

خروس با بیحوصلگی جواب داد: چه حرفها! من به این بزرگی و زرنگی و پر دلی* چرا سردم بشود؟ تنها هم ماندم که ماندم!

پیرزن دیگر چیزی نگفت. در مرغدان را بست و به دنبال کارش رفت.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

پردلی = شجاعت

خودپسندی = خودخواهی

مرغدان = جایی که در آن مرغ وخروس نگهداری می کنند.

پرسش

۱ ـ به نظر شما چرا اسم این خروس قوقولی قوقو بود؟

۲ ـ اسم صاحب مرغدان چه بود؟

۳ ـ قوقولی قوقو چطور خروسی بود؟

۴ ـ چرا قوقولی قوقو هر غروب با اوقات تلخی به لانه

می‌رفت؟

۵ ـ آیا قوقولی قوقو از تنها ماندن در حیاط بدش می آمد؟

تکلیف شب اوّل

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ خاله مرجان در مرغدان خود چه نگه می‌داشت؟

۲ ـ خاله مرجان غروبها به مرغهایش چه می گفت؟

۳ ـ وقتی که قوقولی قوقو به لانه نرفت، خاله مرجان بار آخر به او چه گفت؟

۴ ـ خروس با بیحوصلگی، چه جواب داد؟

تکلیف شب دوّم

ـ با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

بوقلمون، راضی، اوقات تلخی، خیس، تنها

حیاط، تعجّب، حوصله، شجاع، الآن، پُر دل

ـ درس بعد را بخوانید و اگر در آن به اشکالی برخوردید زیر آن خط بکشید.

قوقولی قوقو (۲)

قوقولی قوقو در حیاط تنها ماند و شروع به گردش و تماشا کرد. گاوها و گوسفندها با چوپانهایشان از چَرا برمی‌گشتند. زنهای دهاتی از چشمه آب می‌بردند.

قوقولی قوقو پیش خودش فکر می‌کرد: «این مرغها چه بی‌عقلند! چه زود به لانه رفته‌اند و خوابیده‌اند! هیچیک از این چیزها را نمی‌بینند. خوشا به حال خودم که به حرف خاله مرجان گوش ندادم!»

چیزی نگذشت که دور و بَرِ قوقولی قوقو خَلوَت شد. چراغها یکی بعد از دیگری خاموش شد. قوقولی قوقو تنها مانده بود. کم کم حوصله اش سر می‌رفت و هم، از شما چه پنهان، می‌ترسید.

چِک! چِک! چند قطره باران روی نوکش ریخت و به چشمش رفت. باران تند شد. قوقولی قوقوی بیچاره عقب جایی می‌گشت که از باران به آن پَناه ببرد*. خودش را به زیر طاق جلو

لانه رساند. ولی طاق جلو لانه فقط نصف تنش را پوشاند و نصف دیگرش زیر باران ماند و خیس شد. چرخی زد. تا آمد آن طرف را خشک کند، طرف دیگرش تر شد. خلاصه، از خستگی و سرما آنقدر لرزید که در میان گِلها افتاد.

صبح روز بعد، از دور، یک مُشت پَر رنگیِ خیس در کنار لانه دیده می‌شد، و این قوقولی قوقوی بیچاره بود.

خاله مرجان با مهربانی بسیار او را لای حولهٔ گرمی گذاشت و چند قطره آب گرم در دهانش ریخت. کم‌کم حال قوقولی قوقو بهتر شد و از لای حوله بیرون پرید. از آن پس هر وقت که خاله مرجان می‌گفت: «کیش، کیش، وقت خواب است،» قوقولی قوقو زودتر از همه، سر جایش می‌رفت و آرام می‌گرفت.

ترکیب تازه

پناه ببرد = برای حفظ خود به جایی برود

پرسش

۱ ـ وقتی که قوقولی قوقو در حیاط تنها ماند چه دید؟

۲ ـ قوقولی قوقو پیش خود چه فکر می کرد؟

۳ ـ چرا دور و بر قوقولی قوقو خلوت شد؟

۴ ـ آیا به نظر شما قوقولی قوقو از تنهایی می‌ترسید؟

۵ ـ چرا قوقولی قوقو خیس شد؟

۶ ـ چرا قوقولی قوقو در گل افتاد؟

۷ ـ خاله مرجان چه کرد که حال قوقولی قوقو خوب شد؟

به این نکته توجّه کنید

به ظرفی که گُل در آن می‌گذارند، می گویند «گلدان»

به ظرفی که نمک در آن می‌ریزند، می گویند «نمکدان»

تکلیف شب اوّل

ـ با هر یک از این کلمه ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

یکی بعد از دیگری ، از شما چه پنهان ، خلوت .

ـ صدای هر یک از این چیزها را بنویسید: باران،

ریختن آب، باد، ساعت، راه رفتن روی برگ خشک، شکستن شیشه.

تکلیف شب دوّم

ـ به ظرفی که جای نمک است چه می گویند؟ به ظرف شیر چه می‌گویند؟ به جای شمع چه می‌گویند؟ به ظرف شکر چه می گویند؟ به ظرف قند چه می گویند؟

ـ با هر یک از کلمه‌هایی که بدست آورده‌اید یک جمله بسازید:

ـ صدای این حیوانات را بنویسید:

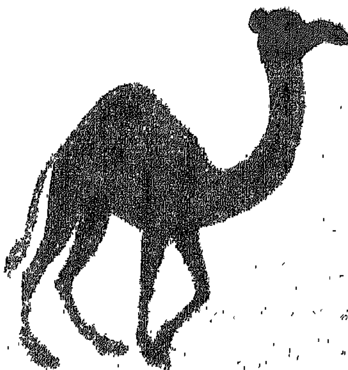
جوجه، سگ، گربه، خر، قورباغه.

مثال: خروس قوقولی قوقو می کند.

صَحرا نَوردْ

مرا که می‌بینید مدّتها می‌توانم در صحرا راه بروم بی‌آنکه آبی بیاشامَمْ* و غذایی بخورم. وقتی که در صحرا باد تند برمی‌خیزدْ و گرد و خاک به هوا بلند می‌کند، هیچکس نمی‌تواند جلو خود را ببیند و راه برود. امّا من در میان گرد و خاک بسیار و باد شَدیدْ* به راه‌پیمایی خود اِدامه می‌دهم.

شاید بپرسید که چرا من می‌توانم مدّتها بدون آب و غذا راه‌پیمایی کنم و چرا از طوفان نمی‌ترسم. به پشت من نگاه کنید،



چه می‌بینید؟ یک بَرآمدگی. این برآمدگی را «کوهان» می گویند. در کوهان من مقداری چربی هست. وقتی که غذا نمی‌خورم، بدنم از این چربی استفاده می کند و قُوّت می گیرد. من می‌توانم در معده‌ام مقداری آب نگه دارم. وقتی که آب نمی‌خورم، آب داخل معده‌ام تشنگی مرا برطرف می کند.* حالا فهمیدید که چرا من طاقت این همه گرسنگی و تشنگی را دارم؟

پاهای من پَهن و نرم است و در شن و خاک فرو نمی‌رود. آیا می‌دانید که هر چشم من دو پلک دارد و اگر یکی از پلکها را ببندم باز هم می‌توانم ببینم؟ همچنین من می‌توانم بینی خود را ببندم. به همین جهت است که در موقع طوفان که خاک به هوا بلند می‌شود، خاک نه در بینی من داخل می‌شود و نه در چشمم می‌رود.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آبی بیاشامم = آبی بخورم

برطرف می کند = از بین می‌برد

برمی‌خیزد = بلند می‌شود

شدید = سخت

صحرانورد = کسی که در صحرا آمد و رفت می کند

پرسش

۱ ــ کوهان شتر در کجای بدن او قرار دارد؟

۲ ــ کوهان شتر چه فایده‌ای برای او دارد؟

۳ ــ چرا شتر طاقت تشنگی دارد؟

۴ ــ چه چیز از فرورفتن شتر در خاك جلوگیری می کند؟

۵ ــ چرا به شتر «صحرانورد» می گویند؟

به این نکته توجّه کنید

این کلمه ها از یک خانواده هستند:

صحرا ، صحرانشین، صحرانورد.

قَوی ، قوّت.

عجب، تعجّب، عجیب.

فهم ، فهمیدن ، فهمیده .

تکلیف شب اوّل

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ چرا شتر می‌تواند مدّت زیادی غذا و آب نخورد؟

۲ ــ چرا شتر از طوفان خاك نمی‌ترسد؟

۳ ــ پاهای شتر چه فرقی با پاهای اسب دارد؟

۴ ــ از شتر بیشتر چه مردمی استفاده می کنند؟

تکلیف شب دوّم

ـ با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید:

صحرانشین ، صحرانورد ، قوی ، قوّت ، معده

همدم ، عجیب ، تعجّب

ـ در این جمله ها به جای نقطه ها کلمه های مناسب بگذارید

و از روی هر جمله یک بار بنویسید:

۱ـ شتر می‌تواند در طوفانِ خاک به راه خود ....

۲ـ به .... پشت شتر «کوهان» می‌گویند ....

۳ـ چه موقع در صحرا خاک .... ؟

خود را بیازمایید (۴)

الف ـ جواب سؤالهای زیر را بنویسید:

۱ ـ غذای گاو چیست؟

۲ ـ سگ برای انسان چه فایده‌ای دارد؟

۳ ـ گاو برای دفاع از خود چه می کند؟

۴ ـ از داستان «روباه و زاغ» چه نتیجه‌ای می گیرید؟

۵ ـ چرا شتر بیشتر از حیوانات دیگر طاقت تشنگی و گرسنگی دارد؟

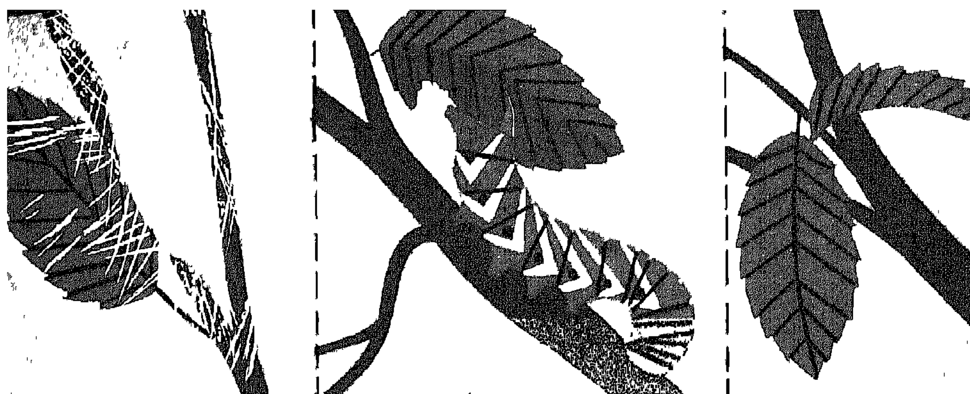
۶ ـ در چه جاهایی بیشتر از شتر استفاده می کنند؟

ب ـ با هر یک از این کلمه ها جمله ای بسازید:

رنگارنگ ، مشغول ، خشمگین ، ناپدید ، خودپسند پلک ، طوفان ، شدید.

ج ـ از میان این کلمه‌ها کلمه‌های هم‌خانواده را جدا کنید و پهلوی هم بنویسید:

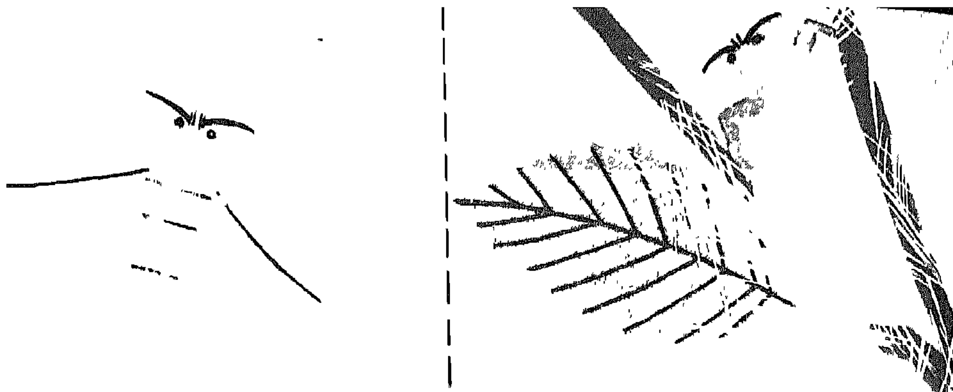
مغرب ـ خوش ـ صحرانورد ـ عجب ـ خوشحال ـ صحرا تعجّب ـ غروب ـ طبیعت ـ قوی ـ طبیعی ـ قوّت.



داستان اَبریشم

شما می‌دانید که نخ ابریشم از نخهای معمولی خیلی محکم‌تر است. امّا آیا می‌دانید که ابریشم را چگونه بدست می‌آورند؟ ابریشم طبیعی را کِرمهای ابریشم تهیّه می‌کنند. این کرمهای کوچک تارهای لَطیف* و مُحکم ابریشم را می‌تَنَند*. کرم ابریشم با این تارهای نازک که به دور خود می‌تنند خانه‌ای درست می‌کند. به این خانهٔ ابریشمی «پیله» می‌گویند.

کرم ابریشم دو یا سه هفته در پیلهٔ خود زندگی می‌کند. در این مدّت به یک پَروانه تَبدیل می‌شود*. این پروانه پیله را سوراخ می‌کند و آهسته آهسته از آن خارج می‌شود، سپس* تخم می‌گذارد. از این تخمها، کرمهای ابریشم بیرون می‌آیند. غذای کرم



ابریشم برگ درخت توت است.

در کارخانهٔ حَریربافی، قبل از آنکه کرم تبدیل به پروانه شود، پیله‌ها را گرم می‌کنند تا کرمها کُشته شوند. آنگاه پیله‌ها را باز می‌کنند. هر پیله یک تار دراز است. از این تارها نخ درست می‌کنند و می‌تابند و از آن نخها حریر می‌بافند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

تبدیل می‌شود = از شکلی به شکل دیگر درمی‌آید

حریر = پارچهٔ ابریشمی

سپس = بعد از آن

لطیف = نرم و نازک

می‌تنند = می‌بافند

پرسش

۱ ــ نخ ابریشم محکم‌تر است یا نخ معمولی ؟

۲ ــ ابریشم طبیعی از چه چیز تهیّه می‌شود ؟

۳ ــ کرم ابریشم چند وقت در پیله می‌ماند ؟

۴ ــ پروانه چگونه از پیله خارج می‌شود ؟

۵ ــ غذای کرم ابریشم چیست ؟

۶ ــ حریر را چگونه تهیّه می کنند؟

به این نکته توجّه کنید

هر چیز که از ابریشم باشد به آن «ابریشمی» می گویند،
کسی که اهل تهران باشد به او «تهرانی» می گویند.

تکلیف شب اوّل

ــ در این جمله‌ها به جای نقطه‌ها کلمهٔ مناسب بگذارید و
از روی هر یک از آنها یک بار بنویسید:

۱ ــ پیله . . . کرم ابریشم است .

۲ ــ پارچه‌های ابریشمی را در کارخانهٔ . . . تهیّه می‌کنند.

۳ـ ابریشم طبیعی را کرم ابریشم ....

۴ـ هر پیلهٔ ابریشم یک نار .... است

۵ـ کرم در پیله به پروانه ....

۶ـ غذای کرم ابریشم برگ درخت .... است

۷ـ از ابریشم .... می‌بافند

۸ـ نخ ابریشمی .... از نخ معمولی است

۹ـ پروانه .... ابریشم را سوراخ می‌کند

تکلیف شب دوّم

ـ منیژه اهل مشهد است، به او چه می‌گویند؟

ـ سعدی اهل شیراز بود، به او چه می‌گویند؟

ـ به قالیهایی که در تبریز بافته می‌شود چه می‌گویند؟

ـ به پارچه‌ای که از نخ بافته شده باشد چه می‌گویند؟

ـ به ظرفی که از مس ساخته باشند چه می‌گویند؟

ـ به دری که از آهن ساخته باشند چه می‌گویند؟

ـ با هر یک از کلمه‌هایی که در جواب سؤالهای بالا نوشتید یک جمله بسازید.

آتش

در زمانهای بسیار قدیم مردم آتش را نمی‌شناختند. همینکه خورشید غروب می‌کرد و هوا تاریک می‌شد، همه می‌خوابیدند. مردم در آن زمانها از سرما به داخل غارها پَناه می‌بردند. آنها آتش نداشتندکه با آن خود را گرم کنند. میوه و سبزی و گوشت حیوانات را هم خام می‌خوردند.

یک روز انسان اتّفاقاً آتش را کشف کرد*. شاید هنگام* رعد و برق، درختی آتش گرفت و انسان شعلهٔ گرم و پَرتو* آن را دید. شاید از برخورد* دو سنگ چَخماق، جِرقّه*ای جَهید* و انسان پی برد* که به کمک سنگ چخماق می‌تواند آتش روشن کند. به هر حال،



کشف آتش یکی از مهمّترین اتّفاقهای زندگی انسان بود.

پس از کشف آتش، مردم کم کم به فایده‌های آن پی بردند.

کشف آتش زندگی مردم را تَغییر داد. از آتش هم برای روشنایی، هم برای گرما و هم برای پختن غذا استفاده کردند. هر چه انسان بیشتر تَرَقّی کرد، بیشتر توانست از آتش استفاده کند. امروز در کارخانه‌ها به کمک آتش ماشینها و اسبابهای بسیار می‌سازند.

آتش همیشه دوست انسان نیست، گاهی دشمن بسیار خطرناکی هم می‌شود. آتش، جنگلها و خانه‌ها را می‌سوزاند و از بین می‌برد.

امروز انسان می‌داند که چگونه از آتش بموقع استفاده کند و بموقع آن را خاموش سازد.



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

برخورد = بهم خوردن

پرتو = نور، روشنایی

پی برد = فهمید

جِرقّه = ریزهٔ آتش که به هوا می‌پرد

جهید = پرید

کشف کرد = پیدا کرد و شناخت

هنگام = موقع

پرسش

۱ ــ پیش از کشف آتش مردم چطور زندگی می‌کردند؟

۲ ــ چرا می‌گوییم کشف آتش یکی از مهمّترین اتّفاقهای زندگی انسان بود؟

۳ ــ آتش چه فایده‌هایی برای انسان دارد؟

۴ ــ آیا آتش همیشه دوست انسان است؟

۵ ــ آتش چه خطرهایی برای انسان دارد؟

۶ ــ اگر ببینید جایی آتش‌گرفته است چه می‌کنید؟

به این نکته توجّه کنید

این کلمه ها از یک خانواده هستند:

آتش ، آتش‌سوزی، آتش‌نشانی، آتشبازی

اتّفاق ، اتّفاقاً

استفاده ، فایده ، مفید

خطر ، خطرناک

تکلیف شب اوّل

ــ از روی هر یک از این کلمه ها پنج بار بنویسید:

غار ــ موقع ــ اتّفاقاً ــ رعد ــ شعله ــ چخماق

جرقّه ــ تعمیر ــ ترقّی ــ خطرناک ــ استفاده

تکلیف شب دوّم

ــ جواب پرسشهای درس را بدقّت بنویسید.

ــ با هر یک از این کلمه ها جمله ای بسازید:

آتش‌نشانی ، آتشبازی ، اتّفاقاً ، فایده ، مفید

مردمان نخستین

سالهای سال پیش ، مردم نمی‌دانستند چگونه خانه بسازند. آنها از ترس سرما و گرما و حیوانات درنده به غارها پناه می‌بردند. غذای این مردم، حیوانهایی بود که شکار می‌کردند. لباس خود را نیز از پوست حیوانات درست می‌کردند.

مردمان غارنشین نوشتن بلد نبودند. ولی می‌توانستند بر روی



دیوار غارها نقّاشی بکنند. این نقّاشیها طرز زندگی آنها را نشان می‌دهد. بتازگی مقدار زیادی از این غارها کشف شده است. دانشمندان* از روی این نقّاشیها پی برده‌اندکه انسان در سالهای بسیار بسیار پیش چگونه زندگی می کرده است و چه وسایلی داشته است. دانشمندان به ما می گویند که در اوّل انسان مکان* مخصوصی برای زندگی نداشت، بلکه به دنبال شکار و چراگاههای بهتر، از جایی به جایی می‌رفت. سالها طول کشید تا دهکده‌ها و شهرها بوجود آمد. به دانشمندانی که از روی آثار* مختلف در بارهٔ زندگی مردمان نخستین تحقیق می کنند* «باستان‌شناس» می گویند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آثار = اثرها

تحقیق می کنند = مطالعه می کنند

دانشمند = کسی که بسیار می‌داند، عالم

مکان = جا



پرسش

۱ ـ مردمان نخستین در کجا زندگی می‌کردند؟

۲ ـ مردمان غارنشین به جای نوشتن چه می‌کردند؟

۳ ـ دانشمندان از روی نقّاشی مردمان قدیم چه می‌فهمند؟

۴ ـ به دانشمندانی که در بارهٔ زندگی مردم قدیم تحقیق می‌کنند چه می‌گویند؟

تکلیف شب اوّل

ـ از روی هر یک از این کلمه‌ها پنج بار بنویسید:

غارنشین ـ درنده ـ نقّاشی ـ مخصوص ـ دانشمندان

طول کشید ـ نخستین ـ همین ـ آثار ـ تحقیق

تکلیف شب دوّم

ـ این کلمه‌ها :

غارها ، نخستین ، از جای ، جای ، دانشمندان ،

نقّاشی ، وسایل ، چگونه ، دهکده ،

از این جمله‌ها افتاده است. هر یک از آنها را سر جای

خود بگذارید و از روی جمله ها بنویسید.

۱ - مردمان ...... نوشتن نمی دانستند.

۲ - مردمان نخستین به دنبال چراگاه ...... می رفتند.

۳ - در زمانهای قدیم از ترس حیوانات و گرما و سرما به ...... پناه می بردند

۴ - از روی آثار مردم نخستین می توان پی برد که ...... زندگی می کرده اند.

۵ - مدتها طول کشید تا ...... و شهر بوجود آمد.

۶ - مردمان نخستین روی دیوار غارها ...... می کردند.

۷ - مردمان نخستین ...... ساده‌ای داشتند

۸ - ...... از روی آثار مردمان نخستین زندگی آنها را مطالعه می کنند

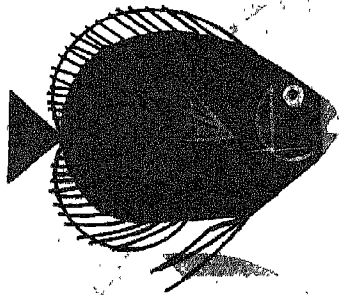
ننه‌سرما

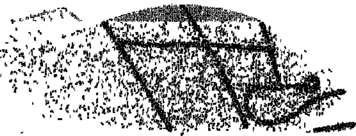
روزی از روزها ننه‌سرما سخت خشمگین شد و تصمیم گرفت همهٔ موجودات روی زمین را بیازارد*. اوّل به سراغ پرندگان رفت. حوصله‌اش از آواز آنها سر رفته بود. نفس سرد ننه‌سرما همهٔ برگها را خشک کرد و به زمین ریخت. دیگر جایی برای زندگی پرندگان باقی نماند. آنها هم گروه گروه* جمع شدند و تصمیم گرفتند که از روی کوههای بلند و دریاهای آبی بگذرند و به سرزمینهای گرم بروند، فقط کلاغ باقی ماند.



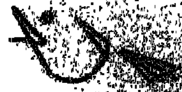
ننه‌سرما دید که دیگر دستش به پرندگان نمی‌رسد، پس به سراغ حیوانات دیگر رفت. بر همهٔ بیابان فَرشِ سفید گُسترد.* لباس سفید یخ و برف به تن درختان پوشاند. هر روز را از روز قبل سردتر کرد. باد سرد در جنگل پیچید تا حیوانات را بترساند، امّا آنها نترسیدند. بعضی پوست گرم و پشمالو داشتند، بعضی به سوراخهای گودی که در زمین کنده بودند پناه بردند. اسبها و گاوها و گوسفندها هم به طَویله‌های گرم رفتند.



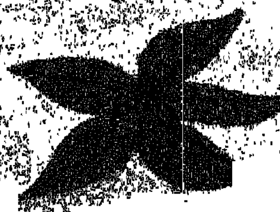




ننه‌سرما وقتی که دید هر حیوانی چاره‌ای برای خود پیدا کرد، بیشتر خشمگین شد و به سراغ ماهیان دریا رفت. روی دریاچه‌ها و رودها را از یخ پوشاند امّا ماهیها به عمق* آب پناه بردند. در زیر یخ، آب گرمتر از همیشه بود.







ننه‌سرما پیش خود گفت: صبر کن بلایی سر آدمیزاد بیاورم که آن سرش ناپیدا باشد. با برف سنگین همهٔ راهها را بست، پنجره‌ها از سرما یخ زد. امّا مردم آتش روشن کردند و با بُخاری و کُرسی خود را گرم کردند. هرگاه مجبور می‌شدند در سرما راه بروند لباس گرم و کُلُفت می‌پوشیدند. کلاه و دستکش، سر و دستشان را گرم می‌کرد. در سرما تندتر راه می‌رفتند و راه رفتن نیز آنها را گرم می‌کرد. حتّی بچّه‌ها هم از ننه‌سرما نترسیدند. آنها از برف‌بازی و سرسره‌بازی لذّت می‌بردند. با برف، آدم برفی درست می‌کردند. با این جنب و جوشی که داشتند گرم می‌شدند و صورتهایشان سرخ و زیبا می‌شد



عاقبت ننه‌سرما دید هیچ
فایده‌ای ندارد، هیچکس از او
نمی‌ترسد. نشست و زد زیر گریهٔ*.
اَشکهای او رَوان شد و با خود
مُژدهٔ* نزدیک شدن بهار را آورد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

بیازارد = آزار دهد، اذیّت کند

زد زیر گریه = شروع کرد به گریه کردن

عمق = گودی

گروه گروه = دسته دسته

گسترد = پهن کرد

مژده = خبر خوش

پرسش

۱ ــ در این داستان «نفس سرد ننه‌سرما» یعنی چه ؟

۲ ــ «فرش سفید» در اینجا یعنی چه ؟

۳ ــ منظور ما از اینکه می‌گوییم: «ننه‌سرما، لباس سفید برف به تن درختان کرد.» چیست ؟

۴ ــ حیوانات چرا از سرما نترسیدند ؟

۵ ــ ماهیها در زمستان به کجا می‌روند ؟

۶ ــ چرا بچّه‌ها از سرما نترسیدند ؟

۷ ــ مقصود از «اشکهای ننه‌سرما» چیست ؟

تکلیف شب اوّل

ــ با هر یک از این کلمه ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

حوصله ، جنگل ، طویله ، پالتو ، اشک ، سرسره

تصمیم گرفتم ، برگ خشک ، برف سنگین ، جست وخیز

تکلیف شب دوّم

ــ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ پرندگان هنگام سرما چه می کنند؟

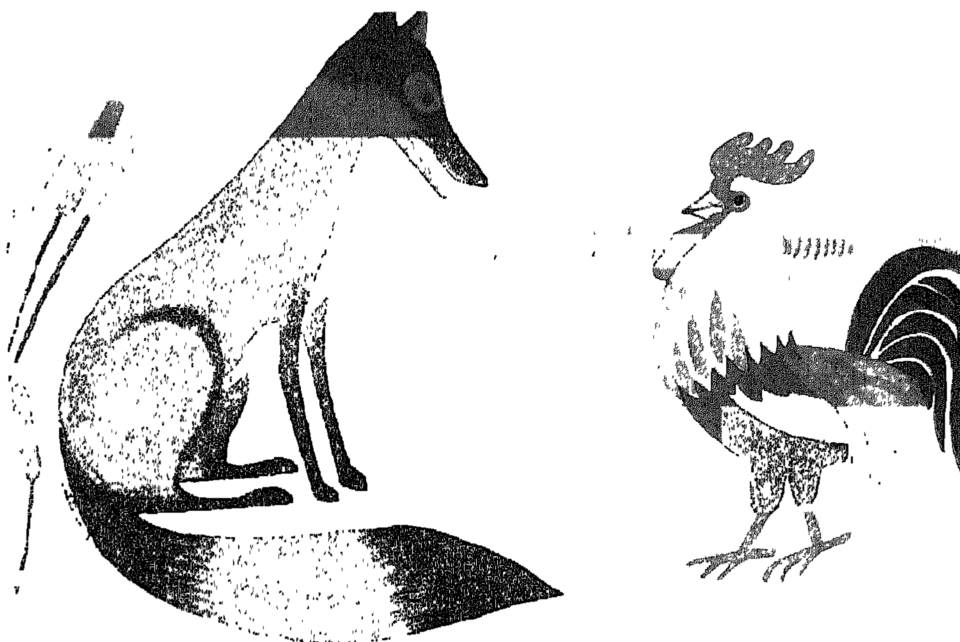
۲ ــ در زمستان درختان لباس سفید به تن می کنند، لباس بهاری و تابستانی آنها چه رنگ است و در پاییز لباسشان چه رنگ می‌شود؟

۳ ــ در فصل زمستان مردم خانه های خود را چگونه گرم می کنند؟

۴ ــ فرق لباس ما در زمستان و تابستان چیست؟

۵ ــ چه چیز در آخر زمستان نزدیک شدن بهار را خبر می دهد؟

ــ درس بعد را بدقّت بخوانید.



روباه و خروس

روزی روباهی از کنار دهی می‌گذشت. چشمش به خروسی افتاد که دانه برمی‌چید. پیش رفت و سلام کرد و گفت: رفیق، پدرت را خوب می‌شناختم. بسیار خوش‌آواز بود و از آوازش لذّت می‌بردم. تو چطور می‌خوانی؟

خروس گفت: اکنون* می‌بینی که من هم مانند پدرم خوش‌آواز هستم. فوری چشمها را بست. بالها را به‌هم زد و آواز بلندی سر داد*.

روباه برجست و او را به دندان گرفت و فرار کرد.

سگهای ده که دشمن روباه بودند، او را دنبال کردند. خروس که جانش در خطر بود، به فکر چاره افتاد. به روباه گفت: اگر می‌خواهی که از دست سگها آسوده شوی، فریاد کن و بگو که این خروس را از ده شما نگرفته‌ام. روباه با آن همه زیرکی*، فریب خورد*. تا دهان باز کرد، خروس بالای درختی پرید.

روباه بیچاره که لقمهٔ چربی را از دست داده بود، با ناامیدی به خروس نگاهی کرد و گفت: نفرین بر دهانی که بی‌موقع باز شود!

خروس هم گفت: نفرین بر چشمی که بی‌موقع بسته شود!

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

اکنون = حالا

زیرکی = باهوشی

سرداد= شروع کرد

فریب خورد = گول خورد

پرسش

۱ ــ روباه به چه صفتی معروف است؟

۲ ــ چرا روباه از آواز پدر خروس تعریف کرد؟

۳ ــ آیا فقط این خروس در وقت خواندن چشمهایش را می‌بست یا همهٔ خروسها این کار را می‌کنند؟

۴ ــ به نظر شما روباه با همهٔ هوشی که داشت، چرا فریب خورد؟

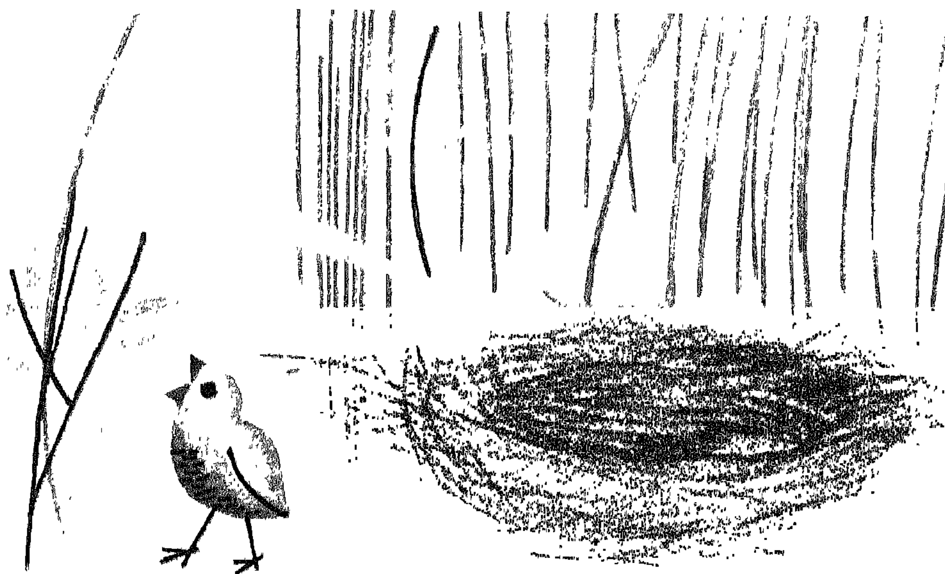
تکلیف شب اوّل

ــ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

رفیق ، لذّت ، فوری ، خطر ، زیرک ، فریب ، لقمه.

تکلیف شب دوّم

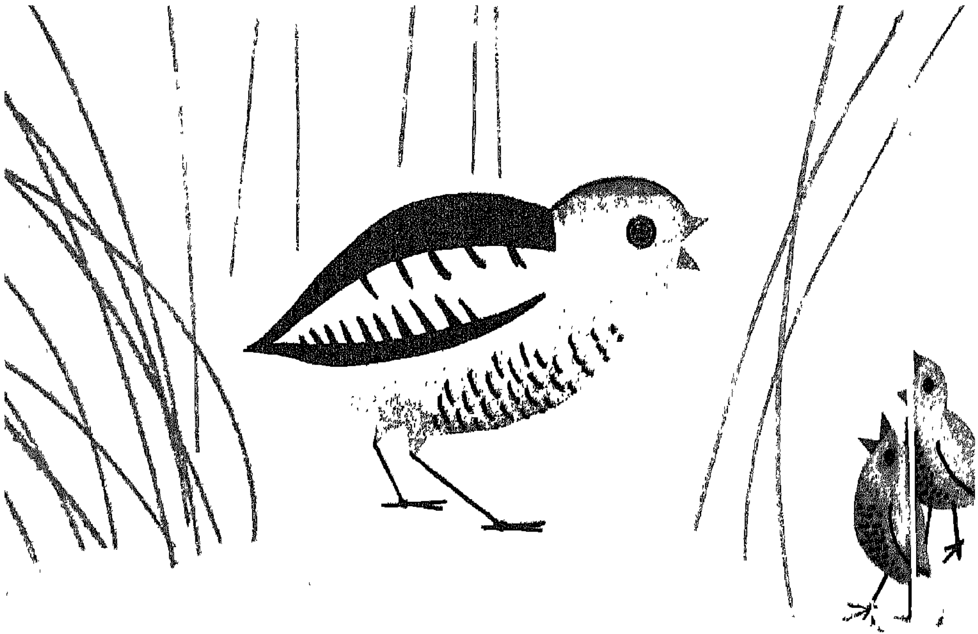
ــ داستان دیگری در بارهٔ روباه بنویسید و برای آن شکل بکشید.



بلدرچین* و برزگر*

دو بلدرچین با جوجه‌های خود در کشتزاری* زندگی می کردند. روزها به صحرا می‌رفتند و شبها به لانهٔ خود برمی‌گشتند. به جوجه‌ها سپرده بودند که هر چه در روز می‌بینند و می‌شنوند، شب به آنها بگویند.

شبی جوجه‌ها به پدر و مادر خود گفتند: امروز صاحب کشتزار پسرش را نزد* همسایه‌ها فرستاد و خواهش کرد که فردا حاصلش را درو کنند. مادر جوجه‌ها گفت: نترسید، فردا کسی برای



درو نخواهد آمد و لانهٔ ما خراب نخواهد شد.

شب دوّم جوجه‌ها گفتند: امروز هر چه برزگر و پسرش به اِنتِظار نشستند، کسی نیامد. برزگر پسر را نزد خویشان خود فرستاد که خواهش کند تا فردا به کمک آنها بیایند و با هم کشت را درو کنند. مادر جوجه‌ها گفت: نترسید فردا هم کسی نخواهد آمد و آشیانهٔ ما بر جای خواهد ماند.

شب سوّم جوجه‌ها گفتند: خویشان برزگر هم نیامدند و کسی

به او کمک نکرد. امّا شنیدیم که برزگر به پسرش گفت: دیگر نباید به انتظار این و آن بمانیم، داسها را تیز می کنیم و فردا خودمان کشت را درو می کنیم.

مادر جوجه‌ها گفت: دیگر جای ماندن نیست. فردا لانهٔ ما خراب می‌شود. باید هر چه زودتر به فکر آشیانهٔ دیگری باشیم.

جوجه‌ها تعجّب کردند و از مادر دلیل حرفش را پرسیدند:

مادر گفت: تا وقتی که دهقان به امید این و آن نشسته بود، برای ما خطری وجود نداشت. امّا همینکه قرار شد خودش کار را انجام بدهد، فهمیدم که اینجا دیگر جای ما نیست.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

برزگر = کشاورز

بلدرچین = مرغی است که در مزرعه زندگی می کند

کشتزار = مزرعه

نزد = پیش

پرسش

۱ ـ بلدرچینها در کجا زندگی می کردند؟

۲ ـ بلدرچینها به جوجه های خود چه سپرده بودند؟

۳ ـ شب اوّل، جوجه‌ها به پدر و مادر خود چه گفتند؟

۴ ـ مادرشان چه جواب داد؟

۵ ـ چرا در شب اوّل و دوم بلدرچینها از کشتزار نرفتند؟

۶ ـ شب سوّم چه شد که جوجه ها تعجّب کردند؟

به این نکته توجّه کنید

به شاگردان یک کلاس می گویند «همکلاس». به کسانی که یک وطن دارند می گویند «هموطن»

تکلیف شب اوّل

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ به نظر شما چرا دوستان و خویشان کشاورز به کمک او نیامدند؟

۲ ـ اگر کسی از شما کمک بخواهد، چه می کنید؟

۳ ــ در خانه چگونه به پدر و مادر خود کمک می کنید؟
۴ ــ به معلّم و مدیر خود چه کمکهایی می‌توانید بکنید؟

تکلیف شب دوّم

ــ از روی جمله‌های زیر یک بار بنویسید و به جای نقطه‌ها کلمه‌ها و عبارتهای مناسبی بگذارید:

۱ ــ چون حسن و علی در یک کلاس درس می خواندند به آنها . . . می گفتند
۲ ــ به دهقان و کشاورز . . . هم می گویند.
۳ ــ روز سوّم، دهقان و پسرش دیگر به . . . نشستند.
۴ ــ پری و سوسن همیشه باهم بازی می کردند و . . . یکدیگر بودند.
۵ ــ پدر پرویز و پدر منوچهر در یک اداره کار می کردند و . . . یکدیگر بودند.
۶ ــ مهری و پروین باهم درس حاضر می کردند چون . . . بودند.

خود را بیازمایید (۵)

الف ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ ابریشم از چه بدست می آید؟

۲ ـ حریر را چگونه تهیه می کنند؟

۳ ـ کشف آتش چه تغییری در زندگی انسان داد؟

۴ ـ برای جلوگیری از آتش‌سوزی چه باید کرد؟

۵ ـ دانشمندان از روی نقّاشیهای مردم غارنشین به چه چیزهایی پی برده‌اند؟

۶ ـ انسان در زمانهای قدیم در کجا زندگی می کرد؟

۷ ـ به دانشمندانی که در بارهٔ زندگی انسانهای نخستین تحقیق می کنند چه می گویند؟

ب ـ با این کلمه ها جمله بسازید:

بیله ، غارنشین ، جمید ، خطرناک ، مفید ، مژده
کشتزار .

ج ـ از این جمله ها کلمه هایی افتاده است آنها را سر جای خود بگذارید و یک بار از روی جمله ها بنویسید:

۱ - ابریشم طبیعی از . . . کرم ابریشم بدست می آید.

۲ - نفرین بر آن چشمی که . . . بسته شود.

۳ - پس از . . . آتش مردم از آن استفاده های بسیار کردند

۴ - گاه آتش برای انسان . . . بسیار خطرناکی می شود .

۵ - هرچه انسان بیشتر . . . زندگیش بهتر شد.

۶ - روزی . . . گستراز پسرش را نزد همسایه ها فرستاد .

دوازده برادر

(۱)

جنگلبانی* با دخترش در کنار جنگلی زندگی می کرد. دخترک هر روز که برای درس خواندن به ده می‌رفت، از جنگل می گذشت.

عصر یکی از روزهای زمستان، وقتی که از مدرسه به خانه برمی گشت، کولاک* سختی شروع شد. دخترک راه را گم کرد. هر چه رفت به جایی نرسید. خیلی سردش شده بود. ناگهان از دور نوری دید، به طرف آن رفت. در جایی که درخت کمتر بود، دوازده نفر به دور آتش بزرگی نشسته بودند. دخترک پیش رفت و سلام کرد. پیر مردی از میان آنها بلند شد و گفت: دخترم، خوش آمدی در این شب سرد اینجا چه می کنی؟

دخترک قصّهٔ گم شدن خود را برای پیرمرد نقل کرد. مرد پیر گفت: من اسفند ماهم و اینها همه برادران من هستند. بیا با یک یک آنها آشنا بشو. از همین برادر که کنار من نشسته است، شروع

می‌کنیم. این، فروردین، ماه اوّل سال است. بعد از او، اردیبهشت و خرداد هستند. این سه، ماههای فصل بهارند. حتماً می‌دانی که بعد از بهار، فصل تابستان می‌آید. تیر و مرداد و شهریور، ماههای فصل تابستان هستند و بعد از خرداد می‌آیند. این شش برادر من، هر یک، سی و یک روز بر جهان حکومت می‌کنند. مهر و آبان و آذر، سه ماه فصل پاییز هستند و هر یک سی روز حکومت می‌کنند. دی و بهمن و خود من که اسفندم ماههای فصل زمستانیم. من از همهٔ آنها پیرترم. حکومت دی و بهمن هر یک سی روز است، ولی من بیش از بیست و نه روز در سال نمی‌مانم. اتّفاقاً حکومت من از امروز شروع می‌شود.

برادرها از این دخترک با ادب، بسیار خوششان آمد. پهلوی خود در کنار آتش به او جایی دادند تا گرم بشود.

اسفند گفت: دخترجان، بنشین کمی گرم شو. بعد ما ترا سالم به خانه می‌رسانیم.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

جنگلبان = کسی که مواظب جنگل است

کولاك = برف همراه با باد سخت

پرسش

۱ ـ دخترك، بچّهٔ که بود؟

۲ ـ چرا راهش را گم کرده بود؟

۳ ـ آتش در کجای جنگل بود؟

۴ ـ چند نفر دور آتش نشسته بودند؟

۵ ـ اسم پیر مردی که با دخترك صحبت کرد، چه بود؟

۶ ـ دوازده نفری که دور آتش بودند، چه نام داشتند؟

۷ ـ کدامیک از برادرها از همه جوانتر بود؟

۸ ـ پیرترین برادرها که بود؟

به این نکته توجّه کنید

جنگل + بان = جنگلبان، یعنی کسی که مواظب جنگل است.

تکلیف شب اوّل

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ ماههای بهار کدامند؟

۲ ـ ماههای تابستان کدامند؟

۳ ـ ماههای پاییز کدامند؟

۴ ـ ماههای زمستان کدامند؟

۵ ـ ماههای هر یک از فصلها چند روز است؟

۶ ـ چه ماهی از همهٔ ماهها کوتاهتر است؟

۷ ـ سال با چه فصلی شروع می‌شود؟

۸ ـ سال با چه فصلی تمام می‌شود؟

۹ ـ مدرسه‌ها در چه فصلی شروع به کار می‌کنند؟

تکلیف شب دوّم

ـ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

عصر ، کولاک ، آشنا ، حتماً ، فصل ، پاییز .

ـ به آخر کلمه‌های: باغ، شتر، در، آسیا، «بان» اضافه کنید و معنی کلماتی را که بدست می‌آید بنویسید.

دوازده برادر (۲)

دخترک از دعوت پیرمرد بسیار خوشحال شد و کنار آتش نشست، با تعجّب به برادرها نگاه می کرد. همهٔ آنها زیبا بودند. فروردین و اردیبهشت و خرداد، تاجهای شکوفه و گل بر سر داشتند. چهرهٔ تیر و مرداد و شهریور، مثل خورشید می‌درخشید. مهر و آبان و آذر، تاجی از برگهای رنگارنگ به سر داشتند و سبدهای میوه به پشت بسته بودند. سه پیرمرد زمستان هم موهای سر و صورتشان مثل برف سفید بود.

وقتی که دخترک گرم شد، از جا برخاست و از اسفندماه اجازهٔ رفتن خواست. پیرمرد لبخندی زد و گفت: دخترجان، ما برادرها از تو خیلی خوشمان آمده است و دلمان می‌خواهدکه چیزی به تو بدهیم که به یادگار نگه‌داری. هر چه دلت می‌خواهد بگو، من و برادرهایم باکَمالِ میل آن را برایت حاضر می کنیم. دخترک گفت: من بنفشه‌های کوچک را خیلی دوست دارم، ولی می‌دانم



که در این برف، بنفشه پیدا نمی‌شود.

ناگهان، فروردین از جا برخاست. برف پیش پایش آب شد. علفهای سبز، خود را تکانی دادند و بنفشه‌های قشنگ از لای برگها سر بیرون آوردند. دخترک از این تغییر ناگهانی متعجّب شد و با شادی بسیار به چیدن بنفشه پرداخت. سپس از همهٔ برادرها که به او محبّت کرده بودند،

تشکّر کرد و پس از خدا حافظی براه افتاد.

کولاک تمام شده بود. آسمان صاف بود و ماه زیبا راه دخترک را روشن کرده بود. چیزی نگذشت که او سالم و خوشحال به خانه رسید.

بنفشه‌ها را در آب گذاشت و آنچه دیده بود، برای پدرش نَقل کرد.



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

چهره = صورت

متعجّب شد = تعجّب کرد





پرسش

۱ ــ دخترک از چه دعوتی خوشحال شد؟

۲ ــ چرا ماههای بهار تاج گل داشتند؟

۳ ــ چرا ماههای تابستان مثل خورشید می‌درخشیدند؟

۴ ــ چرا ماههای پاییز تاجی از برگهای رنگی بر سر داشتند؟

۵ ــ چرا موی سر و صورت ماههای زمستان سفید بود؟

۶ ــ دخترک از برادرها چه خواست؟

۷ ــ برای اینکه دخترک بتواند بنفشه بچیند، کدام ماه از جای برخاست؟

۸ ــ چه چیز راه دخترک را روشن کرده بود؟

۹ ــ چرا دخترک بنفشه‌ها را در آب گذاشت؟

به این نکته توجّه کنید

این کلمه‌ها هم‌صدا هستند ولی معنی و شکلشان با هم فرق دارد:

خاست = بلند شد. خواست = خواهش کرد.

خار = تیغ. خوار = پست.

تکلیف شب اوّل

ـ این جدول را با دقّت حل کنید:

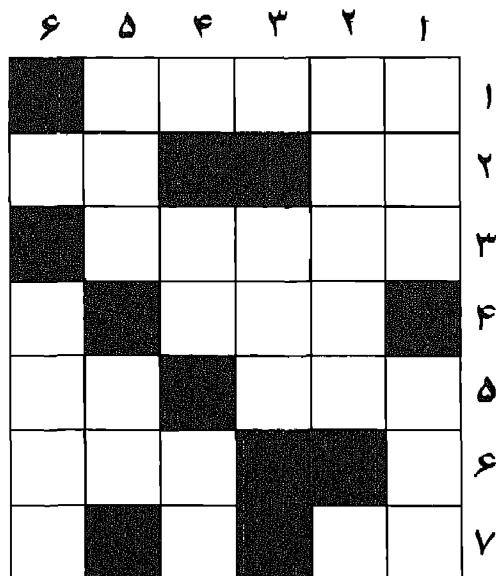
از راست به چپ:

۱ ــ فصل سوّم سال.

۲ ــ حرف وسط داس را بردارید. × وقتی‌که تعجّب می کنید، می گویید.

۳ ــ کسی که خیابانها را می‌روبد.

۴ ــ حرف اوّل «انار» را بردارید.



۵ـ کسی که سلام و تشکّر می کند، می گویند آن را دارد.

× یکی از میوه‌های پاییزی که با آن مربّا می‌پزند.

۶ـ وقتی که بیمار می‌شوید، آن را می‌خورید.

۷ـ نام دیگر درخت مو.

از بالا به پایین:

۱ ـ به او بابا می گویید. × از آن باران می آید.

۲ ـ ماه آخر سال.

۳ـ یک وسیلهٔ خوب برای ورزش و بازی.

۴ ـ حرف اوّل «اگر» را بردارید. × باید آن را باز کنید
تا بتوانید وارد اتاق بشوید.

۵ ـ قوّت. × گل، خوبِ آن را دارد.

۶ ـ فصل اوّل سال.

تکلیف شب دوّم

ـ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

برخاست ، خواست ، خار ، جوار ، یادگار

اردیبهشت ، تعجّب ، متعجّب ، تغییر ، صاف.

چهارشنبه سوری

یکی از روزهای آخر زمستان بود. بچّه‌ها دسته دسته از دبستان برمی‌گشتند. زری و پری هم که دوست و همسایه بودند، از پیاده‌رو خیابان به خانه می‌رفتند.

پری می‌گفت: زری‌جان، نمی‌دانی چقدر خوشحالم که عید نزدیک می‌شود! من عید نوروز را خیلی دوست دارم. تنها روزهای عید نیست که به من خوش می‌گذرد، چهارشنبه سوری و سیزده‌بدر هم روزهای خوشی است.

زری ــ من هم همهٔ این روزها را دوست دارم و از اوّل اسفند خوشحالم، خوشحالم که زمستان تمام می‌شود. از روزهای اوّل اسفند همه به جُنب و جوش* می‌افتند. مغازه‌ها از خریدار پر می‌شود. هر کس چیز نوی می‌خرد.

پری ــ من از یک ماه به عید مانده روزشماری می‌کنم تا چهارشنبه‌سوری برسد. لَوازم* شب چهارشنبه‌سوری را از دو روز پیش



فراهم می‌کنم. می‌دانی که چه چیزهایی باید خرید: بوته، آجیل و شیرینی. ما چهار خواهر و برادر هستیم. دوستانمان را هم دعوت می‌کنیم تا به ما بیشتر خوش بگذرد. من برای مهمانها آجیل و شیرینی می‌برم. بوته‌ها را دسته دسته در حیاط می‌چینم. روز



سه‌شنبه هر چه غروب نزدیکتر می‌شود، دل من بیشتر شور می‌زند. از شادی روی پا بند نمی‌شوم. همینکه هوا تاریک شد، بوته‌ها را آتش می‌زنیم. همه صف می‌کشیم و یکی یکی از روی آتش می‌پریم، و می گوییم: «زردی من از تو، سرخی تو از من!»

زری – من هم از تماشای آتش و سوختن بوته‌ها سیر نمی‌شوم. از هر خانه‌ای شعلهٔ آتش بلند است. راستی می‌دانی که چرا در این شب آتش روشن می کنند؟

پری – بابا می‌گفت ایرانیان قدیم آتش را خیلی دوست داشتند چون آتش هم وسیلهٔ روشنایی است و هم، بسیاری از چیزها به کمک آتش درست می‌شود. در این شب، به احترام آتش، جشن می گرفتند و آتش روشن می کردند. این رسم از آن زمان باقی مانده است.

زری – هیچ می‌دانی که این جشن رسمهای مختلفی دارد؟ مثلاً پارسال ما در خانه‌ای مهمان بودیم. بعد از اینکه همه از روی آتش پریدند و آتشها خاموش شد، خاکستر را کسی برد و پشت در ریخت وقتی که برگشت، در زد. از او پرسیدند: کیستی* ؟

جواب داد: منم.

باز از او پرسیدند: از کجا آمده‌ای؟

گفت: از عروسی!

پرسیدند: چه آورده‌ای؟

گفت: تَندُرُستی!

آن وقت در را به رویش باز کردند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

جنب و جوش = حرکت زیاد

کیستی؟ = که هستی؟

لوازم = چیزهای لازم

پرسش

۱ ــ پری و زری از کجا می آمدند؟

۲ ــ چرا مردم از روزهای اوّل اسفند به جنب و جوش می‌افتند؟

۳ ــ چرا ایرانیان جشن چهارشنبه‌سوری را بر پا می کنند؟

۴ ــ شب چهارشنبه‌سوری مردم چه می کنند؟

۵ـ وقتی که از روی آتش می‌پرند، چه می گویند؟
۶ـ شما شب چهارشنبه‌سوری در منزلتان چه می کنید؟

تکلیف شب اوّل

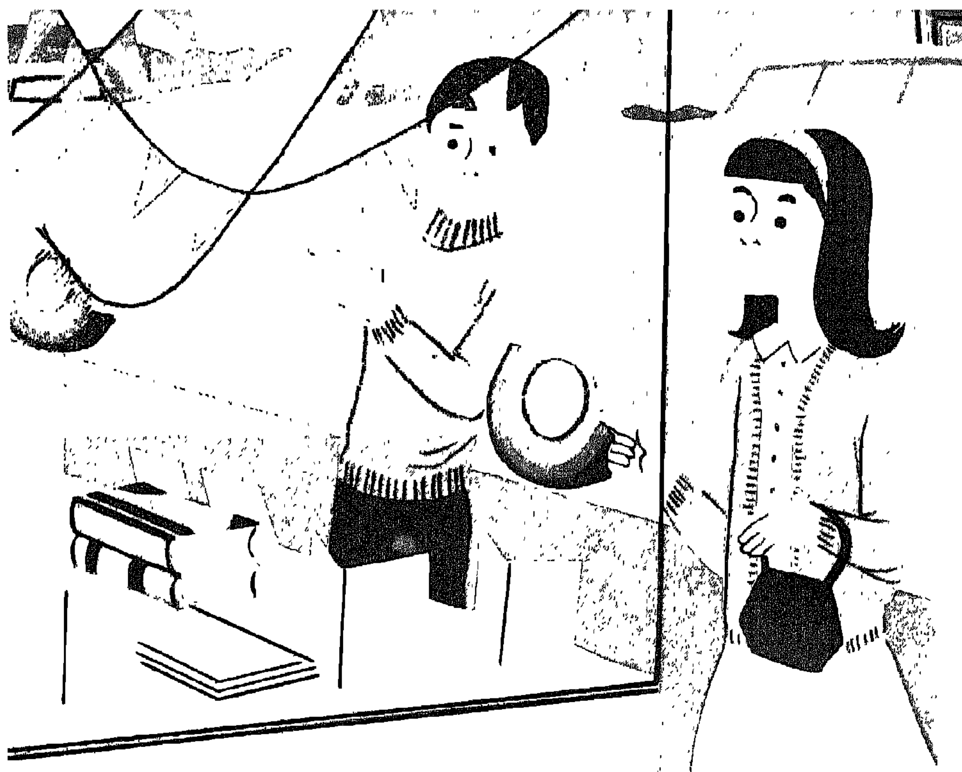
ـ با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

فراهم می‌کنیم ، لوازم ، همسایه ، عید ، تقسیم می‌کرد
مغازه ، تندرستی ، عروسی ، خاکستر ، مثلاً ، آلوده.

تکلیف شب دوّم

ـ جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید:

۱ ـ پری در شب چهارشنبه‌سوری چه می کرد؟
۲ ـ در منزلی که پری به چهارشنبه‌سوری دعوت داشت چه کردند؟
۳ ـ ایرانیان قدیم چرا به آتش احترام می گذاشتند؟



نوروز

۱ ــ کارت تبریک

فریدون، هما را نزدیک خانه‌شان دید و از او پرسید: با این عجله کجا می‌روی؟

هما گفت: کتابفروشی سر کوچه کارتهای تبریک قشنگی آورده است، می‌خواهم چند تا کارت بخرم.

فریدون با تعجّب گفت: از حالا؟ دوازده روز به عید داریم!

هما ــ مادرم می‌گوید بهتر است که همهٔ کارها را سر فُرصت آَنجام بدهیم* زیرا کاری که با شِتاب* انجام بشود، ممکن است خراب شود. من هم کارتها را زودتر می‌نویسم و به پُست می‌دهم تا بموقع به دست دوستانم برسد. اگر می‌خواهی، بیا تا با هم برویم.

فریدون ــ بد نیست. من هم می‌خواهم که چیزهایی بخرم. صبر کن تا بروم از مادرم اجازه بگیرم و پولم را بردارم و با هم برویم.

هما همراه فریدون به خانهٔ آنها رفت. پس از اینکه فریدون از مادرش اجازه گرفت و پول برداشت، هر دو برای خرید براه افتادند.

هما گفت: خوب فریدون، تو چه می‌خواهی بخری؟

فریدون ــ خیال دارم که خودم کارت تبریک درست کنم. برای این کار می‌خواهم کاغذ رنگی و مقوّا و چسب و مداد رنگی بخرم.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

انجام بدهیم = تمام بکنیم، پایان بدهیم

شتاب = عَجَله

پرسش

۱ ــ هما به کجا می‌رفت؟

۲ ــ چندم اسفند هما و فریدون به خرید رفتند؟

۳ ــ چرا باید وقت کافی برای هر کاری داشت؟

۴ ــ چرا فریدون فوری همراه هما نرفت؟

۵ ــ فریدون چه می‌خواست بخرد؟

تکلیف شب اوّل

ـ یک کارت تبریک عید نوروز تهیّه کنید. کارت را در پاکت بگذارید و روی آن نشانی یکی از دوستان خود را بنویسید و تمبر را در جای خود بچسبانید. در پشت پاکت هم نشانی خودتان را بنویسید.

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ چه کسی نامه را به مقصد می‌رساند؟

۲ ـ برای اینکه بدانیم گیرندهٔ نامه کیست کدام طرف پاکت را می‌خوانیم؟

۳ ـ برای اینکه بدانیم فرستندهٔ نامه کیست کدام طرف پاکت را می‌خوانیم؟

تکلیف شب دوّم

ـ با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

کارت تبریک ، کتابفروشی ، انجام بدهیم ، فرصت

شتاب ، عجله ، پُست ، اجازه ، صبر ، حتماً

مقرّر ، تعجّب ، بموقع .

ـ درس بعد را بدقّت بخوانید.

۲ ــ جشن نوروز

هما و فریدون در راه با هم اینطور گفتگو می کردند:

هما ــ ما هم مثل همهٔ ایرانیان نوروز را جشن می گیریم. برای سفرهٔ هفت سین گندم و عدس سبز می کنیم. مادرم از پانزدهم اسفند شروع به خانه‌تکانی می کند. اثاث* خانه و اتاقها را تمیز می کند و شیشه‌ها را پاک می کند. من هفت‌سین را دوست دارم و همیشه در چیدن آن به مادرم کمک می کنم. غیر از هفت سین که سبزه و سَمَنو و سِنجِد و سُماق و سیر و سُنبل و سرکه است، چیزهای دیگر هم در سفره می گذاریم، مثل نان و سبزی و تخم‌مرغ رنگ کرده. راستی رنگ تخم‌مرغ هم باید بخرم، چون تخم‌مرغها را من رنگ می کنم.

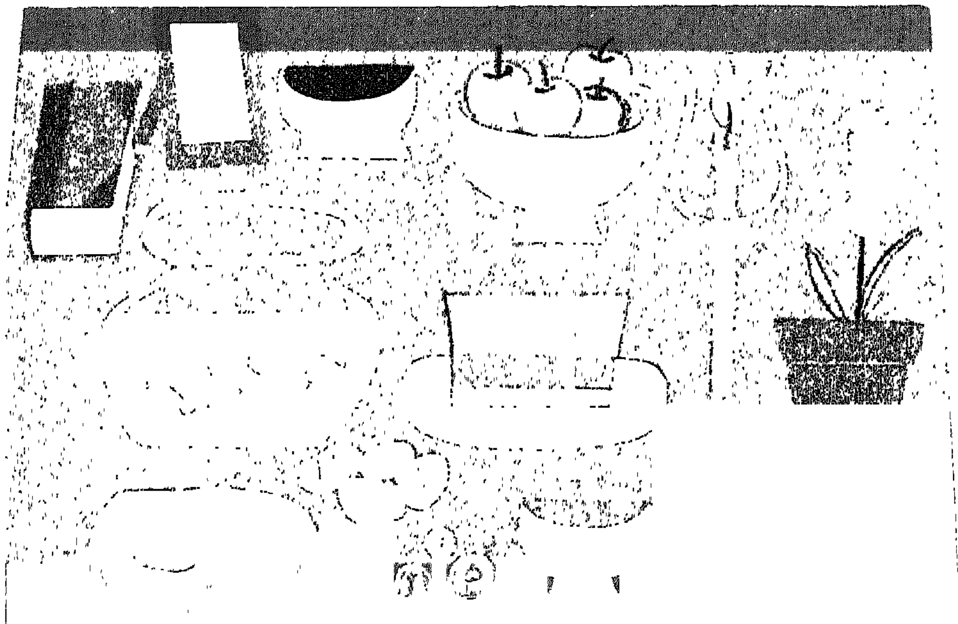
فریدون: راستی به من هم یاد بده، دلم می‌خواهد که این کار را یاد بگیرم.

هما : الآن که برگشتیم با هم چند تخم‌مرغ رنگ می کنیم تا یاد بگیری.

فریدون: دیگر چه چیز در سفره می گذارید؟

هما : آینه، قرآن، اِسپَند، شمعهای رنگی، ماهیهای قرمز، ظرف بلور پرآب، گل، شیرینی، آجیل و میوه.

کار هفت‌سین را که تمام کردیم، لباسهای نو را می‌پوشیم و به انتظار* تَحویلِ سال* می‌نشینیم. همینکه صدای توپ شنیده شد، همه یکدیگر را می‌بوسیم و سال نو را به هم تبریک می گوییم و



شیرینی می‌خوریم.

فریدون ــ ما هم موقع تحویل سال به دور سفرهٔ هفت سین جمع می‌شویم. پدر و مادرم به همهٔ اهل خانه عیدی می‌دهند. آن وقت مثل همهٔ مردم براه می‌افتیم و به دیدن پدر بزرگ و مادر بزرگ و عمّه و خاله و خویشان دیگر می‌رویم. روز عید خیابانها واقعاً تماشایی است. همهٔ بچّه‌ها لباسهای پاکیزه پوشیده‌اند و شاد و خرّم با پدر و مادرشان به دید و بازدید می‌روند. راستی که نوروز از همهٔ عیدهای دیگر دوست‌داشتنی‌تر است. می‌گویند هزارها سال است که در ایران این روز را جشن می‌گیرند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

اثاث = اسباب خانه

انتظار = چشم براهی

تحویل سال = نو شدن سال

پرسش

۱ ــ خانوادهٔ هما عید را چگونه برگزار می کنند؟

۲ ــ مادر هما چند روز قبل از عید در خانه چه می کند؟

۳ ــ در منزل شما چه چیزهایی بر سفرهٔ هفت‌سین می گذارند؟

۴ ــ آیا نوروز عید جدیدی است؟

تکلیف شب اوّل

ــ هفت کلمهٔ دیگر پیدا کنید که با «س» شروع بشود و با هر یک جمله ای بسازید.

ــ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ چرا موقع تحویل سال توپ شلیک می کنند؟

۲ ــ چرا پیش از عید مردم در خیابانها براه می افتند؟

۳ ــ چه چیز عید نوروز را بیشتر دوست دارید؟

تکلیف شب دوّم

ــ جدول عید را حل کنید:

۱ ــ بزرگترین عید ایرانیهاست.

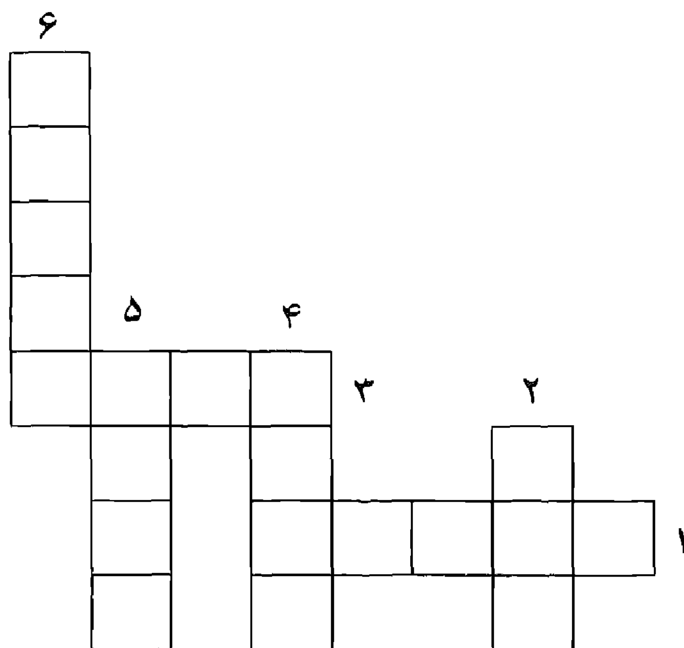
۲ ــ در موقع تحویل سال شلیک می کنند.

۳ ــ گلی است که برای هفت‌سین لازم است.

۴ ــ یکی از چیزهای هفت سین.

۵ ــ پرنده‌ای که بیشتر در بهار می‌خواند و گل دوست دارد.

۶ ــ به نوشدن سال می گویند.



خود را بیازمایید (۶)

الف ــ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ ماههای فصل زمستان کدامند؟

۲ ــ به آخرین چهارشنبهٔ سال چه می گویند؟

۳ ــ چرا ایرانیان قدیم به احترام آتش جشن می گرفتند؟

۴ ــ روی سفرهٔ هفت‌سین چه چیزهایی می گذارند؟

۵ ــ مردم در موقع تحویل سالِ نو معمولاً چه می کنند؟

۶ ــ چرا به‌جشن‌نوروز می گوییم «یک جشن قدیم ایرانی»؟

ب ــ این کلمه‌ها را بنویسید و در مقابل هر یک از آنها، کلمه‌های هم‌خانواده با آن را بنویسید:

آتش ــ جنگل ــ باغ ــ تعجّب ــ خوش

ج ــ با هر یک از این کلمه‌ها جمله‌ای بسازید:

خار، خوار، خواست، برخاست، جشن

شکوفه، دعوت، عید، نقل کرد

سیزده بدر

۱ – پرویز و داریوش

– راستی فردا سیزده‌بدر است!

– خدا کند که هوا خوب باشد.

– راست می‌گویی. اگر باران بیاید به مردم خوش نمی‌گذرد. مخصوصاً آنها که به دشت و صحرا می‌روند از باران ناراحت می‌شوند.

– امشب که هوا بد نیست، تا ببینیم فردا چه می‌شود.

پرویز و داریوش پس از این گفتگو از هم خداحافظی کردند. رفتند که زودتر بخوابند تا صبح زودتر بیدار بشوند. این دو، پسر خاله بودند و خانه‌هایشان به هم نزدیک بود و خانواده‌هاشان با هم به سیزده بدر می‌رفتند.

روز سیزده فروردین، پرویز و داریوش صبح زود بیدار شدند. هوا صاف و آفتابی بود. با خوشحالی دست و رو را شستند و

لباسهای راحت پوشیدند. بعد از خوردن صبحانه به کمک پدران و مادرانشان رفتند. غذاها پخته بود و در قابلمه‌ها کشیده شده بود. قابلمه‌ها ، بشقاب، قاشق، چَنگال، کارد، سماور، استکان و همهٔ اسبابهای لازم دیگر را بستند. همه چیز حاضر شد. سبزه‌هایی را هم که برای عید سبز کرده بودند با خود برداشتند و همه با هم براه افتادند.

خیابانهای شهر پر از آدم بود. همه از خانه‌ها بیرون آمده بودند. هرکس بسته‌ای در دست داشت. همه در بارهٔ گردش آن روز حرف می‌زدند، همه شاد بودند. اتوبوسها ، اتومبیلهای شخصی و تاکسیها همه در حرکت بودند. جنجال* عجیبی بر پا بود*!

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

بر پا بود = بلند بود

جنجال = سر و صدا

پرسش

۱ ــ سیزده‌بدر چندم فروردین است؟

۲ ــ چرا بچّه‌ها می‌خواستند که روز سیزده‌بدر هوا خوب باشد؟

۳ ــ به نظر شما چرا سبزه‌هایی را که برای عید سبز کرده بودند با خود برداشتند؟

۴ ــ غذاهای پخته را چطور بردند؟

۵ ــ لباس گردش پرویز و داریوش چطور بود؟

۶ ــ در روز سیزده‌بدر بچّه‌ها چه بازیهایی می کنند؟

تکلیف شب اوّل

ــ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ بچّه‌ها از خدا چه خواستند؟

۲ ــ پرویز و داریوش چرا خوشحال بودند؟

۳ ــ پرویز و داریوش در چه کاری به پدر و مادرشان کمک می کردند.

۴ ــ اگر روز سیزده‌بدر باران بیاید چه می‌شود؟

۵ ــ جنجال خیابانها از چه بود؟

تکلیف شب دوّم

ــ پنج وسیله که برای غذا خوردن بکار می‌رود کدام است؟

ــ فایدهٔ هر یک از این وسیله‌ها را بنویسید.

ــ به خواهر مادر چه می‌گویند؟

ــ به برادر مادر چه می‌گویند؟

ــ به خواهر پدر چه می‌گویند؟

ــ به برادر پدر چه می‌گویند؟

ــ با جواب هر یک از سؤالهای بالا یک جمله بسازید.

سبزده بدر

۲ ــ بیرون شهر

بیرون شهر شلوغ‌تر بود. مردم دسته دسته روی سبزه‌ها نشسته بودند. سبزه‌های بهاری زیر آفتاب می‌درخشید. بچّه‌ها با لباسهای رنگی روی سبزه‌ها می‌دویدند، بازی می‌کردند، تاب می‌خوردند، دست می‌زدند، می‌چرخیدند و شادی می‌کردند. از رادیو آهنگ نشاط‌انگیز* به گوش می‌رسید.

خانواده‌های پرویز و داریوش هم، گوشه‌ای را انتخاب کردند. اسبابها را به زمین گذاشتند و فرش پهن کردند.

پدران و مادران دور هم نشستند. بچّه‌ها هم مشغول بازی شدند.

وقت ناهار، سفره را پهن کردند. هر کسی غذایی آورده بود. به همین جهت غذا فراوان بود. همه بیش از همیشه غذا خوردند و پس از آن کمی استراحت کردند.

کم‌کم ابر سفیدی در آسمان آبی پیدا شد. مردم دسته دسته به گردش و پیاده‌روی پرداختند. زیر درختهای پر شکوفه عکس می‌انداختند. دسته‌جمعی شعر می‌خواندند. صدای خنده از همه طرف شنیده می‌شد. ناگهان صداهای تازه‌ای به این صداها اضافه شد. همهٔ سرها به طرف آسمان بلند شد. ابر سفید، تیره‌تر* شده بود، برق می‌زد و غرّش رعد* به گوش می‌رسید. همه بعجله اسبابها را جمع کردند. طولی نکشید که باران تندی شروع شد. صدای رعد هر آن* بلندتر می‌شد. دانه‌های درشت باران به تَگَرگ سفید زیبایی تبدیل شد. بچّه‌های کوچک دامان مادرها را گرفته بودند. این رگبار* چند دقیقه بیشتر طول نکشید. رنگین‌کمان* زیبایی در آسمان آبی نمایان شد و آفتاب درخشان دوباره همه جا را گرفت. مردم از نو به گردش و تفریح پرداختند و تا غروبِ آفتاب همه خوش و شاد بودند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

تیره = سیاه

رگبار = باران تند

رنگین کمان = قوسِ قُزَح

غرّش رعد = آسمان غُرُنبه

نشاط‌انگیز = شاد کننده

هر آن = هر لحظه

پرسش

۱ ــ در روز سیزده ، فرق بیرون شهر و داخل شهر چه بود؟

۲ ــ خانواده‌های پرویز و داریوش روز سیزده چه کردند؟

۳ ــ پس از خوردن غذا مردم چه کردند؟

۴ ــ ابر، اوّل چه رنگ بود و بعد چه رنگ شد؟

۵ ــ چرا مردم همه به آسمان نگاه کردند؟

۶ ــ باران تند را چه می گویند؟

۷ ــ باران آهسته و ریز، بیشتر طول می کشد یا باران درشت و تند؟

به این نکته‌ها توجّه کنید

۱ ــ این کلمه‌ها یک معنی دارند:

شادی، خوشحالی ــ نمایان، پیدا ، معلوم

۲ ــ این کلمه‌ها از یک خانواده هستند:

درخشیدن، درخشان، درخشنده ــ رنگ، رنگارنگ، رنگی.

تکلیف شب اوّل

ــ بنویسید که روز سیزده‌بدر را چگونه گذراندید.

تکلیف شب دوّم

ــ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

نمایان ، معلوم ، پیدا ، درخشید ، درخشان.

ــ از روی این کلمه‌ها بنویسید و جلو هر یک کلمه‌ای بنویسید که با آن یک معنی داشته باشد:

نور ــ زمان ــ هنگام ــ دانش ــ مکان ــ بزرگ

داستان ــ اکنون

ــ درس بعد را بدقّت بخوانید.

یك پیشامد

در یک روز بهاری، هوشنگ از کنار پنجره گنجشکهای زیبا را تماشا می‌کرد. گنجشکها در لابلای بوته‌های گل به این سو و آن سو می‌رفتند، می‌پریدند و دانه پیدا می‌کردند. ناگهان یکی از آنها از پنجرهٔ باز وارد اتاق هوشنگ شد. هوشنگ فوری پنجره را بست و بزحمت گنجشک را گرفت و پیش مادرش برد و گفت: شکار مرا ببینید، بیچاره قلبش خیلی تند می‌زند! همین حالا او را در قَفَس می‌گذارم و برایش دانه و آب می‌آورم.

مادرش گفت: من از این بازی خوشم نمی‌آید. تو گنجشک برای چه می‌خواهی؟ چرا می‌خواهی حیوان را اذیّت کنی؟

هوشنگ گفت: مادر، من او را اذیّت نمی‌کنم، فقط در قفس می‌گذارم و از او نگهداری می‌کنم.

هوشنگ دو روز از گنجشک پرستاری کرد، ولی روز سوّم فراموش کرد که به او آب و دانه بدهد.

مادرش گفت: ببین هوشنگ، تو امروز به این حیوان نه دانه دادهای و نه آب. بهتر است که قفس را به حیاط ببری و درِ آن را باز کنی و گنجشک را آزاد کنی.

هوشنگ گفت: نه، من این گنجشک را خیلی دوست دارم. حالا قفس را پاك می‌کنم و دانه و آب هم برایش می‌گذارم.

هوشنگ درِ قفس را بازکرد. همینکه از جلو قفس کنار رفت، گنجشک پرزد و بیرون آمد و بسرعت به طرف پنجره رفت، ولی شیشه را ندید و بشدّت به شیشه خورد و روی درگاه افتاد. هوشنگ دوید، او را برداشت و در قفس گذاشت امّا گنجشک، دیگر زنده نبود. هوشنگ تا چند روز از این پیشامد غمگین بود و به آن فکر می‌کرد.

پرسش

۱ ـ گنجشک چگونه وارد اتاق شد؟

۲ ـ مادر هوشنگ با نگه داشتن گنجشک موافق بود؟ چرا؟

۳ ـ هوشنگ چه اشتباهی کرده بود؟

۴ ـ هوشنگ چه کارهایی می‌توانست بکند که گنجشک نمیرد؟

به این نکته توجّه کنید

این کلمه‌ها یک معنی دارند: آزار، اذیّت ـ پنهان، نهان.

تکلیف شب اوّل

ـ جواب پرسشهای درس را بنویسید.

تکلیف شب دوّم

ـ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

شرط ، پنجره ، زحمت ، بیچاره ، قفس ، حیاط

اذیّت ، آزار ، حیوان ، آزاد ، پیدا ، شیشه.

ـ این کلمه‌ها را بخوانید. از میان آنها کلمه‌هایی را که یک معنی دارند انتخاب کنید و پهلوی هم بنویسید:

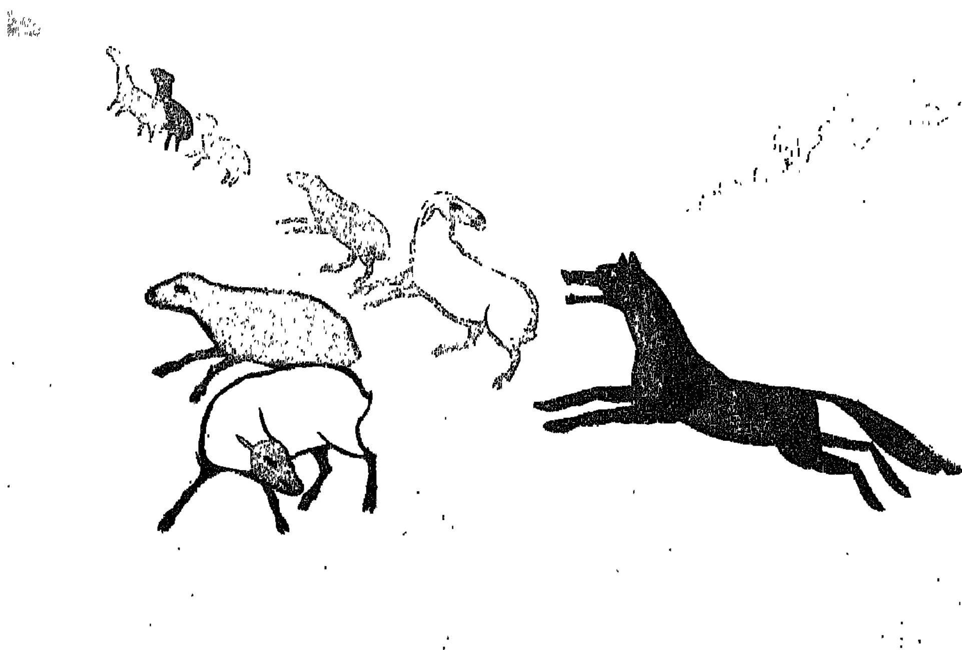
نمایان ـ تیره ـ شاد ـ هنگام ـ سیاه ـ وقت ـ زرد

خوشحال ـ زمان ـ کشتزار ـ مزرعه ـ پیدا ـ پیش.

چوپان دروغگو

چوپانی گاه‌گاه* بی‌سبب* فریاد می‌کرد: گرگ آمد! گرگ آمد! مردم برای نجات چوپان و گوسفندان به سوی او می‌دویدند. امّا چوپان می‌خندید و مردم می‌فهمیدند که دروغ گفته است.

از قَضا* روزی گرگی به گلّه زد*. چوپان فریاد کرد و کمک خواست. مردم گمان کردند* که باز دروغ می‌گوید. هر چه فریاد زد هیچکس به کمک او نرفت. چوپان دروغگو تنها ماند و گرگ گوسفندان او را دَرید*.



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

از قضا = اتّفاقاً

به گلّه زد = به گلّه حمله کرد

بی‌سبب = بی‌علّت

درید = پاره کرد

گاه گاه = بعضی وقتها

گمان کردند = خیال کردند



پرسش

۱ ــ دروغ چوپان چه بود؟

۲ ــ چرا چوپان گاهی بدون دلیل فریاد می‌زد؟

۳ ــ چرا مردم، دیگر به فریاد او اعتنا نکردند؟

۴ ــ به نظر شما وقتی که گرگ چند گوسفند را درید، چوپان پیش خود چه فکر کرد؟

تکلیف شب اوّل

ــ داستان چوپان دروغگو را در چند شکل بکشید و زیر هر یک شرح آن را بنویسید.

تکلیف شب دوّم

ــ داستانی بنویسید که از آن بشود نتیجه‌ای شبیه به نتیجهٔ داستان «چوپان دروغگو» گرفت.

خود را بیازمایید (۷)

الف ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ تعطیلات عید نوروز برای مدرسه‌ها چند روز است؟

۲ ـ مردم در روز سیزده‌بدر چه می‌کنند؟

۳ ـ چرا نباید پرندگان را در قفس نگه داشت؟

ب: با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

خداحافظی ، صاف ، صبحانه ، دسته‌جمعی ، نشاط‌انگیز

عجیب ، پیدا شد ، گلّه ، پرستاری ، گاه‌گاه ، شاد.

ج ـ این کلمه‌ها: تیره ، تبدیل می‌شود ، حیاط ، بی‌سبب ، ابتدا ، اتفاقاً، از این جمله‌ها افتاده است آنها را سر جای خود بگذارید و یک بار از روی جمله‌ها بنویسید:

۱ ـ . . . . روزی او را در خیابان دیدم.

۲ ـ اگر هوا خیلی سرد شود آب به یخ . . . . .

۳ ـ من از رنگ . . . . خوشم نمی‌آید.

۴ ـ . . . . خانهٔ ما بزرگ نیست.

۵ ـ باید . . . . فکر کرد بعد کاری انجام داد.

۶ ـ هرگز نباید . . . . فریاد کشید.

جوجهٔ نافرمان*

گفت با جوجه مرغکی هشیار* / که ز پهلوی من مرو* به کنار

گربه را بین که دم علم کرده / گوشها تیز و پشت خم کرده

چشم خود تا بهم زنی بَرَدَت / تا گُله* چرخ داده‌ای خوردت*

جوجه گفتا که مادرم ترسوست / به خیالش که گربه هم لولوست

گربه حیوان خوش خط و خالی* است / فکر آزار جوجه هرگز نیست

سه قدم دورتر شد از مادر / آمدش آنچه گفته بود به سر

گربه ناگاه* از کمین* برجست / گلوی جوجه را به دندان خست*

به دهن برگرفت و رفت چو باد / مرغ بیچاره در پیش افتاد

گربه از پیش و مرغ از دنبال / ناله‌ها کرد و زد بسی* پر و بال

لیک* چون گربه جوجه را بربود / نالهٔ مادرش ندارد سود

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

بسی = بسیار، خیلی

تا کله چرخ داده‌ای خوردت = تا کلاه خود را جا بجا کنی، تا به خودت بجنبی، تا یک لحظه غفلت کنی، ترا می‌خورد.

خست = زخم کرد

خوش خط و خال = زیبا

زِ = از

کله = کلاه

کمین = جایی که به انتظار شکار در آن مخفی می‌شوند

لیک = ولی، لیکن

مرو = نرو

نافرمان = حرف نشنو

ناگاه = ناگهان

هشیار = عاقل، با هوش

پرسش

۱ ــ مرغ به جوجه چه گفت؟

۲ ـ مرغ از کجا دانست که گربه خیال گرفتن جوجه را دارد؟

۳ ـ جوجه پیش خود چه گفت؟

۴ ـ چرا جوجه خیال می‌کرد که گربه او را نخواهد گرفت؟

۵ ـ آیا هرکس‌خوش لباس و زیباست، حتماً آدم خوبی هم هست؟

۶ ـ گربه گلوی جوجه را چه کرد؟

۷ ـ چرا مرغ به دنبال گربه می‌دوید؟

۸ ـ به نظر شما مرغ، جوجه‌اش را از گربه پس می‌گیرد؟

تکلیف شب اوّل

ـ داستان «جوجهٔ نافرمان» را به‌زبان‌ساده‌بنویسید و کلمه‌های تازه‌ای را که یاد گرفته‌اید، در نوشتن آن بکار ببرید.

تکلیف شب دوّم

ـ از روی درس یک بار با دقّت بنویسید و شعر را حفظ کنید.

مرغابی و لاک پشت

دو مرغابی و یک لاک پشت مدّتها در آبگیری* زندگی می‌کردند و هر سه با هم دوست شده بودند. اتّفاقاً آب آبگیر بسیار کم شد، چنانکه مرغابیها دیگر نتوانستند آنجا بمانند. تصمیم گرفتند که به جای پر آبتر بروند. برای خداحافظی پیش لاک پشت رفتند.

لاک پشت اَندوهگین* شد و گفت: من هم از کمی آب در رنجم* و هم دوری شما برای من سخت است. شما که دوست من هستید فکری بکنید و مرا هم با خود ببرید.

مرغابیها جواب دادند: ما نیز از دوری تو بسیار دِلتَنگ می‌شویم و هر جا که برویم بی تو به ما خوش نمی‌گذرد. امّا بردن تو بسیار مشکل است، زیرا ما می‌توانیم پرواز کنیم و تو نمی‌توانی.

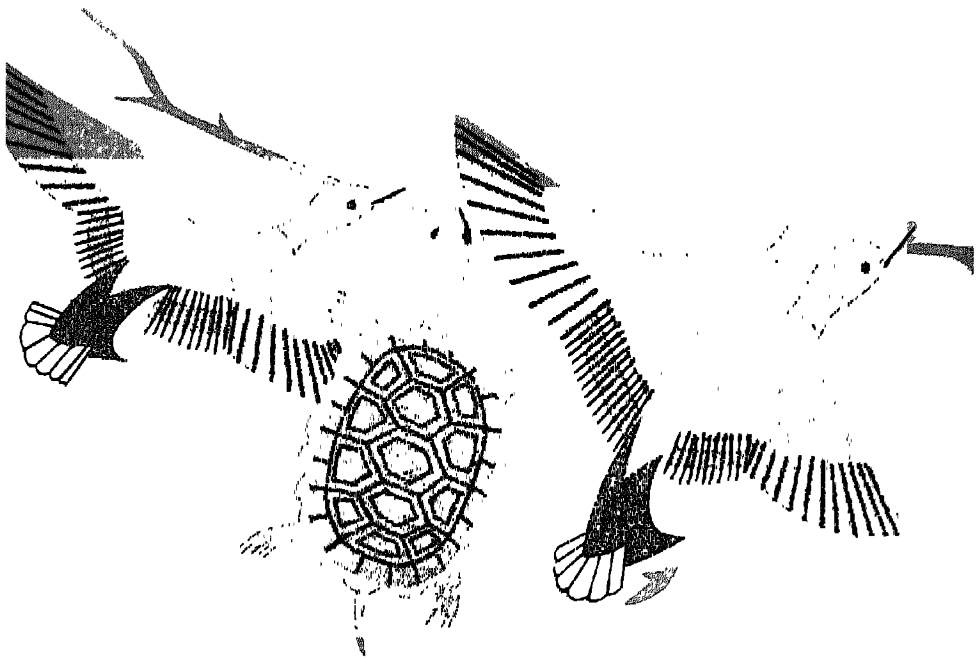
لاک پشت بسیار غَمگین شد. مرغابیها مدّتی فکر کردند، پس از آن گفتند: ترا می‌بریم به شرط آنکه قول بدهی که هر چه

گفتیم بپذیری*.

لاک‌پشت پذیرفت. مرغابیها چوبی آوردند و به او گفتند: ما دو سر چوب را به منقار می‌گیریم و تو هم باید میان آن را با دهانت بگیری. به این ترتیب هر سه پرواز خواهیم کرد. امّا باید مواظب باشی که در موقع پرواز کردن هرگز دهانت را باز نکنی.

لاک‌پشت گفت: هر چه بگویید می‌پذیرم.

مرغابیها به پرواز درآمدند و لاک‌پشت را هم با خود بردند.



وقتی که به بالای شهر رسیدند، ناگهان چشم مردم به آنها افتاد، همه آنها را به هم نشان دادند و گفتند: لاک‌پشت را ببینید که هَوَس پروازکرده است!

لاک‌پشت ساعتی خاموش ماند*. امّا وقتی که دید گفتگو و غوغای* مردم تمام نمی‌شود، بی‌طاقت* شد و فریاد زد:

«تا کور شود هر آن که* نتواند دید!»

دهان گشودن* همان بود و از بالا به زمین افتادن همان.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آبگیر = استخر، گودال آب

اندوهگین = غصّه‌دار، غمگین

بپذیری = قبول بکنی

بی‌طاقت = بی‌تاب

خاموش ماند = ساکت ماند

در رنجم = در زحمت هستم

غوغا = سرو صدا

گشودن = باز کردن

هر آن که = هر کس که

پرسش

۱ ـ که در آبگیر زندگی می کرد؟

۲ ـ چرا مرغابیها دیگر نتوانستند در آبگیر بمانند؟

۳ ـ وقتی که مرغابیها از لاک پشت خداحافظی می کردند، او چه گفت؟

۴ ـ چرا بردن لاک پشت برای مرغابیها کار مشکلی بود؟

۵ ـ عاقبت، لاک پشت را چگونه بردند؟

۶ ـ لاک پشت به مرغابیها چه قولی داد؟

۷ ـ چرا پرواز این سه دوست برای مردم عجیب و تماشایی بود؟

۸ ـ چه شد که لاک پشت دهانش را باز کرد؟

۹ ـ افتادن لاک پشت تقصیر مردم بود یا تقصیر خودش؟

به این نکته توجّه کنید

این کلمه‌ها یک معنی دارند:

اَندوه، غم، غُصّه ـ باز کردن، گشودن ـ وقت، زمان.

تکلیف شب اوّل

ـ جواب این سؤالها را از روی درس پیدا کنید و بنویسید:

۱ ـ لاک‌پشت در جواب خداحافظی مرغابیها چه گفت؟

۲ ـ پس از اینکه لاک‌پشت قبول کرد که هر چه مرغابیها بگویند بپذیرد، مرغابیها چه کردند؟

۳ ـ وقتی که مردم لاک‌پشت را مسخره کردند، او چه کرد؟

تکلیف شب دوّم

ـ با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

اندوهگین ، غم ، غصّه ، اتّفاقاً ، شرط ، غوغا

آسمان ، مواظب ، هوس ، ساعت ، وقت

خاموش بود ، بی‌طاقت ، گشودم ، باز کردند .

ـ درس بعد را بدقّت بخوانید.

پروبال

منوچهر و مهرداد روی پلّه‌ها نشسته بودند و با دقّت به آسمان نگاه می‌کردند. یک دسته کبوتر سفید می‌پریدند، چرخ می‌زدند، برمی‌گشتند، بر بام می‌نشستند و دوباره پرواز می‌کردند.

منوچهر گفت: هیچ فکر کرده‌ای که هر چه می‌پرد بال دارد؟

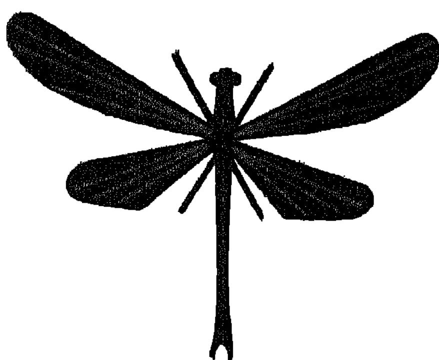
مهرداد گفت: بله. برای همین است که پرندگان بالهای قوی دارند ولی پاهایشان چندان قوی نیست.

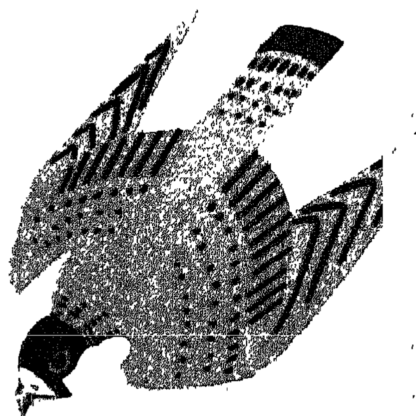


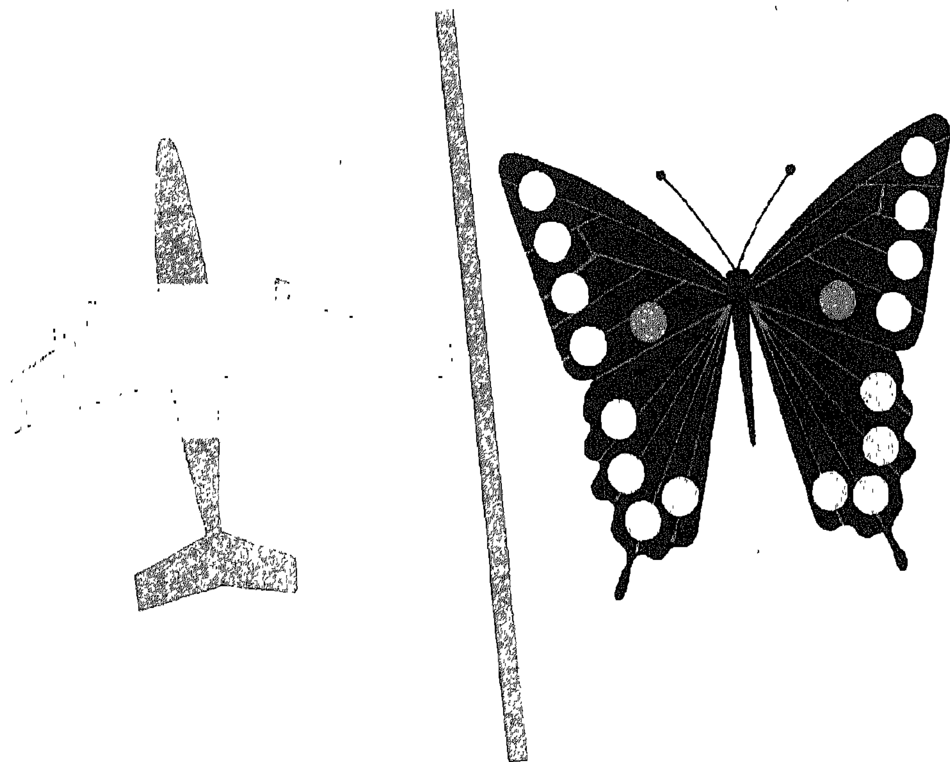
منوچهر گفت: روزی به گردش رفته بودیم. قوش* بزرگی را دیدیم که بالهای نیرومند* و پُر پَرَش را باز کرده بود و بآرامی در آسمان دور می‌زد. ناگهان بسرعت پایین آمد و از زمین خرگوشی را شکار کرد و دوباره به آسمان رفت.

مهرداد گفت: شنیده‌ام که قرقی* هم در موقع پرواز همیشه پایین را نگاه می‌کند و همینکه جوجه یا پرندهٔ کوچکی را دید فوری آن را شکار می‌کند. راستی تو سنجاقک* دیده‌ای؟ بالهای نازك و ظریفی دارد. هیچ دیده‌ای که با این بالهای ظریف، با چه سرعتی می‌پرد؟

منوچهر گفت: راست می‌گویی، بال سنجاقک خیلی ظریف است و پریدن سنجاقک روی نهر آب تماشایی است. امّا به نظر







من، بال هیچ حیوانی به زیبایی بال پروانه نیست، هم رنگارنگ است و هم لطیف .

مهرداد گفت: چقدر دلم می‌خواست که من هم بال و پر داشتم و در آسمان می‌پریدم!

منوچهر بخنده گفت: چون کسان دیگری هم مثل تو آرزوی پرواز داشتند، هواپیما را اختراع کردند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

سنجاقک = حشرهٔ کوچکی است که بالهای ظریفی دارد

قرقی = پرنده‌ای است که حیوانهای کوچک را شکار می‌کند

قوش = پرندهٔ شکاری که بزرگتر از قرقی است

نیرومند = قوی

پرسش

۱ ــ منوچهر و مهرداد در آسمان چه دیدند؟

۲ ــ هر چه بخواهد بپرد به چه چیز احتیاج دارد؟

۳ ــ چرا پای پرندگان چندان قوی نیست؟

۴ ــ قوش چه چیزهایی شکار می‌کند؟

۵ ــ قرقی چه چیزهایی شکار می‌کند؟

۶ ــ بالهای سنجاقک چطور است؟

۷ ــ بالهای پروانه چطور است؟

به این نکته توجّه کنید

به کسی که می‌خواند و می‌نویسد، می گویند «با سواد» و
به کسی که خواندن و نوشتن نمی‌داند، می گویند «بیسواد»

تکلیف شب اوّل

ـ این کلمه‌ها را با دقّت بنویسید. زیر اسم حیوانهایی که بال و پر دارند، خط بکشید و در مقابل هر یک بنویسید که خوراکش چیست:
پروانه ـ خروس ـ کبوتر ـ مگس ـ گنجشک ـ عقاب
لک لک ـ بیه دور ـ پرستو ـ کلاغ ـ موش ـ زنبور.

تکلیف شب دوّم

ـ با گذاشتن «با» و «بی» در اوّل هریک از این کلمه‌ها، دو کلمهٔ جدید درست کنید که معنی آنها مخالف هم باشد و با هر یک از کلمه‌های جدید یک جمله بسازید:
دقّت ، هوش ، ادب ، مزه ، حوصله
تربیت ، خبر ، سلیقه .

ای پسر عزیز

هان ، ای پسر عزیز دِلبَند* — بشنو ز پدر نَصیحَتی چند

می باش به عُمر خود سَحَرخیز* — وَز* خواب سحرگهان* بپرهیز*

از یاد مبر تو شست وشو را — پاکیزه بشوی دست و رو را

از نرم و خشن* هر آنچه پوشی — باید که به پاکیش بکوشی

گر جامه* گلیم یا که دیبا*ست — چون پاک و تمیز بود. زیباست

چون با ادب و تمیز باشی — نزد همه کس عزیز باشی

با مادر خویش مهربان باش — آمادهٔ خدمتش بجان باش

با چشم ادب نگر* پدر را — از گفتهٔ او مَپیچ سر را

چون این دو شوند از تو خُرسند* — خُرسند شود ز تو خداوند

(ایرج میرزا)

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

بپرهیز = دوری کن

جامه = لباس

خرسند = راضی

خشن = زِبر

دلبند = عزیز

دیبا = حریر، پارچهٔ گران قیمت

سحرخیز = کسی که صبح زود بیدار می‌شود

سحرگهان = صبح زود

وَز = وَ از

نگر = نگاه کن

پرسش

۱ ـ این شعر را که گفته است؟

۲ ـ این شعر برای که گفته شده است؟

۳ ـ چرا سحرخیزی کار خوبی است؟

۴ ـ چرا لباس را، حتّی اگر کهنه هم باشد، باید پاکیزه

نگه داشت؟

۵ـ چرا باید حرف پدر و مادر را گوش کرد؟

۶ـ به نظر ایرج میرزا چه کسی نزد همه عزیز است؟

تکلیف شب اوّل

ـ از روی این درس یک بار بدقّت بنویسید و آن را حفظ کنید.

تکلیف شب دوّم

ـ جواب این سؤالها را بنویسید و برای عقیدهٔ خودتان چند دلیل بیاورید:

۱ ـ از لباس ابریشمی کثیف و نا مرتّب بیشتر خوشتان می‌آید یا از لباس نخی کهنه ولی پاکیزه و مرتّب؟

۲ ـ چرا سحرخیزی بهتر از دیر برخاستن است؟

خود را بیازمایید (۸)

الف ــ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ چرا نباید فریب ظاهر مردم را خورد؟

۲ ــ چرا ما باید در زندگی به همدیگر کمک کنیم؟

۳ ــ نشنیدن حرف بزرگتر، چه خطراتی دارد؟

۴ ــ از داستان «مرغابی و لاک پشت» چه نتیجه‌ای گرفتید؟

۵ ــ فرق بال پروانه با بال کبوتر چیست؟

۶ ــ آرزوی پرواز انسان عاقبت باعث اختراع چه چیزی شد؟

۷ ــ چه چیزی باعث زیبایی لباس می‌شود، گران‌قیمت بودن آن یا پاکیزگی آن؟

ب ــ برای هر یک از این کلمه‌ها یک کلمهٔ هم خانواده بنویسید: سحر ــ رنگ ــ هوا ــ غم.

ج ــ در مقابل هر یک از این کلمه‌ها کلمه‌ای بنویسید که معنی آن مخالف کلمهٔ اول باشد:

غصّه ــ خاموش ــ سود ــ نمایان.

د ــ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

اصرار ، ناگاه ، هشیار ، شکار ، حسد .